بعون افضال چمن پیرای باغ کن فکان

چندی از رنگین گلشن گلهای لغات فرس در نظر بهاربین گل بدامن امینی

خیابان گلشن

از جوش طبع بهار آرای گلزار علوم عقلی و نقلی مولوی محمد علی

در مطبع منشی [illegible] بانطباع تازگی یافت

بسم اللّه الرحمن الرحیم

بنام کیا شید نگاهیار — که وهم نشفه شد و آشکار
خدای که از فرّ نور نخست — بخود کرد شبدا گیتی درست
بیالایش گوهر ماه و مهر — برافروخته نور گنا سپهر
کیا زندی گیتیش در خورست — که فرتاششش اناز اوزا درست
زهی کلک فرزوی آل گراگست — فرشت هین پتان رنگ بست
ز فرسای اوست این تیره خاک — شد از فرسوی چنین تابناک
پرایند او در روپیژ گمان — کی آید کسی راز پیوند پاک
چنان هین کرد تا شیس در خورست — که فرتاشش هر بود وی گر درست
کیا زند گیتی کرد آغاز کار — نهانا نگر فرنیه کرد آشکار
نباشد جز او در خور داوری — که فرتاش آل اسر و گردری
سپاخشت زاوش گیتی فروز — بکیوان شب تیره تر کرد روز
سپهر نو درسی فرگز هیبه نهاد — وزان از درایش تلخی گشاد

خرد کی شناسد سراینده او | مگر چون شود یار بهر زید او
جهان را بدان فرز بود آفرید | که شد نیز بود و جهان ناپدید
زچاره آخشیگان بفزان خویش | شگفت آفریدست نیوشه و خویش
بدان یاشه آراست بلغ سخن | کز و رشک مینوست هر انجمن
مرا و را امید دن رسد نیو توش | کز و هر یکی راست نیروی زور
بدین هوشیاری که دارد خرد | ز نکاتور سکی پرده خود درد
بدین نیوران هید به نیو راو | که اندیشه را بر فزاید نواو
بدانش کجا سی تواند ستود | که اینجا بود خیره هر نیز بود
فرستاد با فرخشور رویژه | که تا باز کیهر ور نه تماس ریش

ورستایش یزدانی فرخشور پاک محمد سرگروه پیمبران خشان فروغ این تیره خاک

محمد فرخشور یزدان پاک | کز و روشن گرزبان گشت خاک
بهر دم ستوده روانو و ساد | که تا با ورشتان دهد نیو راد
گرامی نژادی گزین تیره خاک | بشد بر فسراز گز زمان پاک
خجسته فرخشور گیهان خدیو | نشد هو لوخش لنسر نو دیو
زهی داده نیوران جهان | که از زدن او شد جهان پیدیان
خجسته سپید اسپهبد آموتیا | جهان را نمودی نداد هو پیتما
سهین خشه زاد و بود همه | گزین چیبره بود و نمود همه
جهان سد لب بر خاک بوس درش | همه دیشگان در بیوس رش
گزیده ترین چیز بود نهان | کز و آشکارا شده هر نهان
هنوتاس حسر گاه شتر پاک | که فرخشور ینیدش بماند تراک
هرآیند دانی گروه گستاس | که تا دستش از کس ندارد هراس
گزیده هنوتاس ایزد سپ | همین شهسوار سی درین اسپر سپ
سنتی لبس به شمار سی آدگواه | که روشن ترا مدر خورشید و ماه

۱۶ امت ۱۲
۱۷ انتظام ۱۲
۱۸ روح القدس ۱۲
۲۲ نام خدا ۱۲
۲۵ قرآن ۱۲

چه گلشن بهشت نو و نهاریش | که پیدا است فرّ خجو و کردار یش
تپسنج بگیتی نباد بشان | که مانند او نیست شیوا زبان
تبارستیش آسمان سر فراز | ستسپیدران را بجا کش نیاز
ستوتاشش چون او نیاید کسی | که هرگز نیامد و را اندسی
چراغی که در کنج این گلشن است | ز چهره نژند جیوادار روشن است
برامسو و او نازشش هر شره | بد نسیم او شتی هر فرزه
او پژده تر ور گرو گار | هنو تاسپس این جوسته تنگیار
گر از هوده در و خشش آید سخن | ایشان بر اندازم از بیخ و بن
بدیمارسپس فرخی فرخنده اش | بهار بهشتی بود بنده اش
ز فرجاد وستی فرجود او ست | که روشن تر از لیو فرنود او ست
بدشیر گیتی نگشتی پراع | نیفر وجستی گر از ویش چیلغ
زه ورزاد گیتی نر سپار او ست | که درسنا و گیار کردار او ست
بر آدیر گالشش هزار آفرین | که فرنود کیشش اند و دانش گزین
سپس از افتد ستای پرورگار | جهان زندشش سرور گاهبار
سخن رانم از شاه گیتی پژوه | که کشور هم زر پوست و کیوان شکوه

درستایش بهین سرور والاشکوه گرامی کیا زند رآستی پژوه داور دادار خسرو کامگار یمین الدوله وزیرالملک نواب محمد علیخان بهادر صولت جنگ

خدیو جهان داور کامگار | محمد علیخان والاتبار
نهاد و یا ساد نا یاسی دپیس | بفرهنگ و دانش کیا خور نگیس
کیا چهر سپهار فرخنده خوی | گنارنگ فرهنجه نامجوی
ز هیر و گستند ستواسپ شت | گزیده خدیشش فرنود گشت
کیا جو رکنداور نیر هنس | فرهیمنش فرجاد و هرلوز کوش
کیا زند کشور گر شور هم زر پو | به ارژم لوخش بهر خاسش لیو

۱ حاجت ۱۲
۲ عظمت
۳ معجزه ۱۲
۵ فتح و ظفر ۱۲
۶ اطاعت ۱۲
۷ روح القدس ۱۲
۸ عالم بالا ۱۲
۹ مثل و مانند ۱۲
۱۰ شان و شوکت ۱۲
۱۱ مقرب درگاه ۱۲ ایوان ۱۲

بهین سیمرغ جهان آسپرش — درخشان یخ نیورا ز اشتمرش
پناه آنکه دار کرتاخ او — سپهر ار کرداد و ور دراغ او
نیرو ه سپهدار گردون فراز — کیانا نامے نستوه گیتی نواز
گرامی گهر شهریار جهان — سکندر فراهشت فریدون نشان
سپهر آسا شهریار اژیرشه — سپهوند گر گوز ربنا و پیهر
خجسته کنا رنگ چیوا وکیش — گرامی نژاده نوائین خاویش
سمیر جهان آسپر جان اوست — که سنیو و همرنگ بدبان او
بفرزود سپراسپند نیوری شناس — وزو نیورا و جهان را سپاس
جهان رشک گلشن زدهنا داو — که آبادی گیتی از داد اوست
جهان چیاکر از غوی ستادیر — سمیر گهتیا ز هر نیرو سے
پناهنده گیتیش پاریاد — زبهر گو نه بلیس نهک آریاد

باب الالف مثنوی در بحر رمل مسدس [illegible] یک بیت یکصد و هفده لغت مع یک نسخه

آفرین تحسین شد و ایزد خدا — آفرینش خلق و آوازه صدا
اشتن و آستون ستون او را حصار — استوار و استوان محکم شمار
آسمان نه سقف و ایوان ست قصر — آزیانه فرش سنگ بناه عصر
اوخ آمد حسرت و آزرم عشم — صلح و عدل آشتی [illegible] وهم
ارج قدر و ارز و مثل و آو رنگ — شد هلاک و محنت و آرزم جنگ
آرن و آران و آرنج و ارنج — مرفق اشتالنگ کعب آبریز رنج
آلبال و آلبالان بوستان — آنگیر آمد غدیر ای دوستان
اهرم و آهرمن ست و اهرمن — دیو ارغون اسپ تازی جان من
است و استه بغل آسیا آمد فرس — پس بدان اشتر اسپ نکته رس
ارمن اسم ملک اکوان اسم دیو — ارش اسم پهلوان نیک و ریو
انگدان و انگیان و انگوان — شحبه و [illegible] باشد اسے جوان

افسر آمد تاج و افرنگ ست تخت — اشکو و اشکوب سقف ای نیکبخت
ایرمان ضیف انجمن جست و بزم — آشتی صلح آمد و آورد رزم
اختر آمد کوکب و فال بشگون — طالع و رایت هم ست ای رهنمون
آهیانه تارک و آغوش بر — ارت و آرنگ مرفق اسے پسر
ادر آمد باور و آغدر زبند — اشکبه و آمد مرکب آند چند
آخور آمد معلف و استل غدیر — آبخور مستوم و موزه بی نکیر
انگژه حلتیت و آلو صبر هست — انگبین باشد عسل ای حق پرست
اخدر و اقسدر برادر زاده دان — نیز خواهرزاده او و رخم خوان
ارزه کهگل باشد و آچاک خاک — اک بلاک آلاو نار شعله ناک
اخش و اخشش قیمت ست ارمغان — تحفه و اخت ست مانند ایجوان
الرواست و هم اگر سرین — انجیج و انجوع و انجوجنست چین
ایرشد پیچ اگریون ست داد — آبله جهاله دان ای بامراد
ارغنون و ارغن آمد نام ساز — ارغوان نام گلست ای بانیاز
آتش و آتیش و آذیش ست نار — آوه داش آتشیر و آتشیر شرار
ایغده چون الیغده بیهوده گوی — اسپیون سرگشته و انبوی بوی
آشنا در روشناس و ارمگان — پروره هست و ادان دودمان
اورد و ابره ظهاره یاد گیر — آگن و هم آگنه حشو ای دبیر
ابور و آشناه و آشناب — سانج و ارغاب و ارغاجوی آب
ازبرم حفظ و ایاسه اشتیاق — آوخ آمد خوب و زیبائی لثاق
انگ آمد جمره اسپند ارشمع — آفرزه شد پلیته ارس دمع

نظم در بحر رمل مسدس مشتمل بر ده بیت سی و شش لغت مع یک شعر

ارخ گرگ آهو بره باشد غزال — اشغر آمد قنفذ و اشتغال
آهو آمد عیب و هم ضیق النفس — ظلبه فریاد و فغان بی اختلال

اوزنب آمد سمند ربخلاف	آتشیره خردهٔ و آشتوز غال
اومن آمد مشک اذفر بخلاف	آلگونه غازه و آل ست لال
ارنب آمد بخشش و ارب تیغ کین	اردب وافند شد جنگ و جدال
اسپری و اسپرز میدان ای اند	وقت وایبک بت اساشیه مثال
ارمغانی هدیه و آتش عوض	افتدستا حمد حق آن ملک و مال
آبگینه شیشه و آمه دوات	آبدستان مطهره بی قیل و قال
انز دره اندر خور و اندر خورا	لائق و انجام را معنی مآل
اذرمه یاد غم ماضی و آز	حرص و ارمان حسرت و اندهٔ ملال

مثنوی در بحر مضارع مثمن مشتمل بر ده بیت و سی و هشت لغت مع دو نسخه

ایچیت حرص باشد و الفت حاجت است		آمیزه شد طبیعت و آرام راحت است
ایلوک شد منافق و اشیه چاپلوس		استاخ شوخ و ازم چه فرزندی فسوس
آهنگ شد قصد جذبه و آوازه شهرت است	آهیخ	افگنج شد ندامت و آداغ حسرت است
آبنیره شد شراره و آلاس شد زغال		اشغده نیم سوخته چوب ای نکو خصال
آمیغ شد حقیقت و افسانه داستان		آوتیره شد خلاصه و آبشت شد نهان
اشتیم ریم باشد و آشیخ شوخک و چرک		آغشته شد ملوث و انباز ست شریک
الکش دو لخته باشد و آبسته حامله		افگانه سقط باشد و اندوه ست گله
آموت شد نشیمن مرغان صیدگیر		آشکار صید و اشکره شکره بلانگیر
اوزردل بهرست و تقاضا ایام دام		ارمون شمار معنی پیمانه ای همام
آباد ساخته شده آیسال تیغ و بن		آسا نظیر و زینت و خمیازه بی سخن

نظم در بحر مضارع مثمن مشتمل بر شانزده بیت و پنجاه و چهار لغت مع دو نسخه

انداوه ملنج آمد و آژینه منقرست	الماس تیغ باشد و هم نام جوهرست
افرنجه نام بلدهٔ و البرز نام کوه	آواک شد جزیره و آتیار جبر ست
ایرنج شمار عشقه و آسه است فصفصه	آشغنه دو آل باشد و آویشه صعترست

آبی سفرجل آمد و ابجیر تین بود | اربو مرود است ولی ارس عرعر است
انبوبه لوله باشد و آوند ظرف آب | آونیره می ایاغ بلا شبهه ساغر است
آخوند شد معلم و آتون معلمه | ارغند خشمگین و شجاع و دلاور است
آذرگشسب برق شد و معبد مجوس | آهنامه خودنمائی و عشق و کروفر است
آمرغ نفع و مرتبه و اصل و آروند | شان و شکوه و شوکت و آورجه دفتر است
البا ونیه زن شد و اسپیل وزد اسپ | اشتینه زشت صوت و افسا فسونگر است
آسیب صدمه باشد و آشوب مشغله | اولنج سخت و دانش و زیبائی و فر است
اورام و اورفش و رفش است اشکنه | منقار و شبیه هم آمد و آدرجه نشتر است
آماج تخت شاهی و گاه و آهن و بهر | استانه خوابگه شد و انبوت بستر است
آونیره گوشواره ایارا بود سوار | استاگران بهاگر و هم شناور است
انجل شمار خیری و انجوج چوب عود | ازدوست صمغ و ارز درخت صنوبر است
البا جه قلیه لوبی افشه جیش و لس | افزار شد توابل و ابلوج شکر است

مثنوی در بحر خفیف مشتمل بر نه بیت و بست و شش لغت مع دو نسخه

الله آمد عقاب و اشترکا | بزبان عرب بود عنقا
آشیانه است خانهٔ مرغان | آشتینه است بیضهٔ ایشان
آذر آباد گون بود کوره | آهک و هم آژه بود نوره
اودس آمد وجب ارش چه فراغ | بعض گویند قدر آن یک باغ
اندروب و ادرفن و اندوب | نیز اندوج داد ای محبوب
الیشه لسان و بیشه جاسوس | آرمان است حسرت و افسوس
آشفها لے خوشامد و افروغ | روشنی آسمند مکر و دروغ
ادغر و انجره و سع حکام | اوستان ست و اوستام سنام
اردن و اردن بود کفگیر | نیز زازل بدان یا استکیر

قطعه در بحر خفیف مشتمل بر بیست و شصت و هفت لغت مع یک نسخه

اسک بیک و ستور داک ایوار — سفر روز و وقت عصر شمار
آمند پشتواره بسته ام — آهنشره بوته پخسار
ازکهان ست و ازهن داژهان — اژکهن مرد کاهل و سلی کار
آخ شاباش و بارک الله است — افتند آمد شگفت ای دلدار
اشته باشد سرین آدک فرج ست — الغیم کیر و اسپ موی زهار
ازغش و ازنج و وگر ازغاک — عشقه و اسحک شد اذن الفار
آژفند اک هیچو آفند اک — هست قوس قزح بلا انکار
اسپد و اکبر ست گاو آهن — اسکنک بیشدم واره منار
الک و آله سنبل الطیب است — اتچ کدو آرزنگ سبز خیار
اوشو آمد غدرا و اوس رجا — ایرو خشم و افد شگفت شمار
اذرنگ ست نار نور اسے — اشرک و اسپید و انبر شرار
اسکر هیچی ست و اشتو سه — چینک شد آتریخ و اروغ دکار
آتش افروز هیچو آتش زن — افتیس و اتچ قو بلا انکار
آخشیج ست و آخشیگ نقیض — اشتلم قهر تند نیست اے یار
آغل آمد خطیره و آلنگ — مورچال ست و اسپرس مضمار
اخمه و انج و ازنگ شکنج — اسنج باشد چو اے رخسار
ایشه جاپایوس و العنده — خشمناک ست و آک عیب و عار
اژدرواژه باچو اژدرها — هست مارشیرک اسے هشیار
ایوژه ایوزه چو ایوازه — غیسه ایواز ساخته پیدا
اوسپس آمد قرابت و پیوند — اتیکن کوفنا اے خانه وار

مثنوی در بحر تقارب مثمن مشتمل بیست و سی و دو لغت

ارلیس و ارشیس ارش چون اژیه — خره بسند و اند حسن باشد ظهیر
اناهید زهره است و ازخر ورا — بدان مشتری ای فراست گزیر

اینان خلافست و کذب و دروغ — ایزست خوی بد ای بافروغ

ادارین بد و زشت و آگفت رنج — انوشه خوش و خرم ای نکته سنج

الردست شبکان وانبان جرات — اروس ست کالا آماره حساب

اژندست لای و گل اگور خشت — انزرشت و اجماع باشد بهشت

انوشیروان ست نوشیروان — ایرو پیر و پیرهست ای جوان

ابا با ابی اگر گر بود — ایا یا اسو سو ابر بر بود

ازیرست زیرا و اکنون کنون — ابید اد بیداد افسون فسون

مثنوی در بحر مضارع مثمن مشتمل چهار بیت و بست لغت

آماره و آساره و آماره حسابست — انگیر سبب باشد و استاد شتابست

انگوله و انگیله و هم انگل و اپیل — انگول و دگر انگله تکمه شده بی قیل

اهرمن و اهرامن و اهرمیه و اهرن — شیطان و انیشه شده حاسب بلا طن

آسیمه سر آسیمه و آشفته پریشان — ابدام صد جوهر و اشکوه فروشان

مثنوی در بحر متدارک مخبون مشتمل ده بیت و سی لغت مع دو تحفه

ایرون کو گرد و اسخنار — زاج سیاه و اذرنا ر

استام ست یراق و ساز — اسپا انگیسه بود مهماز

اورند و اورنگ ست سریر — ستان و فرو مکر و تند و تیر

اورک بانوج و اوشنگ — مغلاق و اوسون نیرنگ

استخر و اوستال غدیر — ارل بانگ و گل و کشتیر

الکاک و الکمال اسے یار — ستی و النگه شعله نار

انگیسه و انگور و عنب — اسفیدار از نوع غرب

اوریو و اوریب و اریب — کج و منحرف اذین زیب

انخچیشم آرد و استاک — شاخ نورسته ازتاک

انبار شش حشو و اشبار — مملو و اشکار شکار

باب البا مثنوی در بحر رمل مسدس مشتمل بر سی و پنج بیت و یکصد و نه لغت مع پنج نسخه

پاستان ماضی و تاریخ قدیم / پاس ضد حادث آمد ای ندیم
باره اسپ و حق دیوار حصار / نوبت ذلف و رمه ای نامدار
باب حق و لائق امر و پدر / بار حمل و نوبت و دخل و ثمر
بخش حوت و حصه باده شراب / باتره دف بابزن سیخ کباب
باد سر گردنکش بتیاره غول / بادران نام ملک بادر قبول
بخنو د نجنور و بخنور ست رعد / بادسج و برج برق ای مرد سعد
باختر مشرق شمار و باخ راه / بامداد و بامدادان صبح گاه
بندمه تکمه شد و بر در سجاف / پس بر نداف ست تسمه بخیاف
بوره تنگار آمد و برزگ کتان / شد بنابه کشند روبستگ کنان
بهرمان عصفر بکم چوب پتنگ / بلنج آمد زاج اسود بر دسنگ
بوبه و بوبو و بوبک شانه سر / بوف چغد و بوده تهیوه شپر
باردان حسه جبین شمار و بارگیر / چاروا چون استر و اسپ و حمیر
بادگیر و بادغان و بادهنج / شد گذرگاه هوا ای جان من
برمرو برموز زنبور عسل / بوزو زنبور سیه دان بخیل
بیور و بیوار باشد ده هزار / بیست و بست ست عشرین یاد دار
بازرنگ و بازرنگ و بازدند / همچنین بربند باشد سینه بند
بازباری و خضیض و شیروانع / فصیل و مفتوح و نکر سے خداع
بازموی بند انگشت ست و دوش / جابت و عکس و خراج ای حق نیوش
بارمان موقوف دان و بازگیر / اعتراض ست و مقرح بے نگیر
بارکین و بردنده لعچه هست و بیر / جامئه خواب ست و از مربا و سیر
بارکین تالاب شهر و باره کوسکلے / برنغ بند آسیا و برغست ست جوی
بازبان و بازدان محصول گیر / باج محصول آمد و دنباله نیر

بیله فرمان و قباله هست و ہم ... طبله عطار و پیله است ندیم
بازنامه هست عنوان کتاب ... نیز القاب خطوط است کامیاب
بامه و بلمه بود ریش طویل ... هم طویل اللحیه با نیزان کفیل
بیوه کالم باشد و برناجوان ... بوبک و بالست و نشره بخوان
نثره خالص هم خاصه هست خاک ... بادکش شد منفخه بوته خلاص
برمه منقب شوراک ست دف ... هم نهانخانه بکوک آمد هدف
برزگر چون بازبار و باز دار ... خارشت ست و باشرم شد گشت ار
لشتر ابر و نام میکائیل دان ... بود بش و بود بوش هستی بخوان
بیو آمد کریک پشمینه خوار ... پس برنده را تو پروانه شمار
باکل و باکل شد آب نیمگرم ... هست برنون دیبه باریک و نرم
بادکش چون باد فرشد خشت باد ... بادزن شد مروحه ای نیک زاد
برج و بدرشت و بوبه آرزوی ... بوحنت فرزند و بروند خنت روی
هست بانشگ آن خیار امردراه ... کز برای تخم دارندش نگاه

نظم در بحر رمل مسدس مشتمل نوزده بیت و شصت و شش لغت مع دو تحفه

برفره شان و شکوه است و نجار ... علم و فضل و خبر دآمد هوشیار
برتن و پهنای و یا دست و بغل ... سینه و پستان و آغوش و کنار
بالواسه تار پیچ خنسد بود ... هست و باشانه جوباشو مه خمار
بدیه حرص و آرزو و شادی بود ... برمرو و برموز برسو انتظار
بیغی آمد الف و بیتا هست صید ... باهو و باز و عضد باشد زهار
برغنم هست و بره باشد حمل ... بحکم ایوان ست و کرگ ای کامگار
بادپای و بارگی و بور اسب ... بوزنه میمونه و بار و حصار
برزگار و برزه گار و برزه گر ... خارپشت و برهمن زنار دار
بالش و بالین اساده بوب فرش ... نزم محفل بانگان گنجینه زار

باده خوار و عصّاف دان هرزه گوی | باد سنج و باد پیما هرزه کار
بار بک شد عرضبیگی بخلاف | هم امیر اعظم ذی اقتدار
با ورود هم عجب آمد و نیز عذر | باستی و بوس عجز و انکسار
بالوانه هم چو باشه باسق است | بدبدک سنگ شانه سر و بوبر هزار
بهمن آمد نام شاه و نام ماه | نام روز و در است قول رستگار
بز غزه حربا ست و باشو کرکس | بیر هوش و بیک بود غوک آشکار

باد نحم

بوغنج باشد کلوخ ناودان | سولفت بنگو اسپغول ای نامدار
بددل و بدزهره باشد ترسناک | برخور انساز و بلایه نابکار
لبتک و لبتو و لبتاک تبان | بلبله شد کوزهٔ ابنوبه دار
لبید و لبستام هر جا نسبت و لبس | بهرمن یاقوت است ای باوقار

بهرمان

مثنوی در بحر خفیف مشتمل بر سیزده بیت و سی و هشت لغت مع یک نسخه

باسک و لبسک هست خمیازه | بشنه باشد بمعنی فازه
بام و بان هست سطح و بروازه | عشنفه با نوج هست گهواره
بت صنم بتکده هست صنم خانه | بردست شد چیستان و افسانه
بلبل آتش گیج جغد و بوتیمار | غنچه رک بوررا تذرو شمار
بهله قفاز باشد و بدواز | هست آرامگاه حجره و بانه
بلبن است و جنبله و بوجنبل | بوجنله جنبره بخلاف و خلل
چون بارک بلالک است ای یار | جوهر تیغ و تیغ جوهر دار
بادریس خانه هوادار است | لبت و لبتان و لبید گلزار است
برزکشت است و مالهٔ معمار | برخ لخت است شبنم است و شرار
بهمنک خارپشت و بیدستر | سنگ آبی و سیره است
باشگونه چو بازگون معکوس | لبت شد نام ساعتی منحوس
هست بونیک دیبا در واسپار | سبلی لوتن بلاشک و انکار

بالنگانه جهجه و کهٔ بنیاس — کهٹرکی بالاخانه ڈیوڑهی ای وسواس

نظم در بحر خفیف مشتمل ده بیت و بست و نه لغت

بوج و بدفوز اندرون دهان — بون و بوگان بمعنی زهدان

بس بود سیچ و باخشم نشتر — سید برگ ست نوعی از ریحان

بارگاه است خیمهٔ امرا — بشکم و هم لباره شد ایوان

بشک برفست و شبنم و ژاله — پژوهٔ باب و غمزهٔ خوبان

بس فقط پیچ سست سر گوشی — پخس پژمرده برگسه پنهان

بادریچ سست باد پنج ادرک — بوزکست صفه و ایوان

بند تدبیر و فکر و قید و فریب — داد و دزبچیر و مفصل و پیمان

برزن آمد محله و کوچه — بوم ارض و طبیعت ست ایجان

بخت و برخنج هیچ بر فنجک — بیشدلان و بنجامه غول بدان

بیر قسمی ز شیروان تعبرا — خوک برسان و برغمان ثعبان

مثنوی در بحر مضارع مشتمل چهارده بیت و پنجاه و یک لغت مع نسخه

بدرام دائم و خوش و آرامگاه بیستر — آراسته است و توسن و بیهوده هست چیز

برباهه همچو برمه و برماه مثقب ست — برداغ مصقله شد و بالا نقیض پست

باد آورست نام دوم گنج بیگمان — از هشت گنج خسرو پرویز ایجوان

بیناب شد مکاشفه پوشاسب و پوشیا — روپا ره و بخت طالع و باد برین ضیا

بیلفت زهره برجیس مشتری — بهرام هم بجزون شده مریخ وروری

بیغال نیزه باشد و بیکیش هست کیش — برنج شمار نیزه خود و هباش ریش

باتر گنگ ست باشد و بیوار شهر ست — بسقا شمار طوطی و هگنگ جداست

بندار کیسه داربان و دوا فروش — هم صاحب تجمل و شانی سخن بیوش

بتیار رنج و محنت و بیغاره سرزنش — بدرود هست ترک و وداع ای نکو منش

بدره خریطه زر و بد کست زشت و لنست — برلسبت و حلزن قاعده است احدایت

برونگ تل کوبچه و بشه نیستان		بازیر بارهٔ شب لو باش جاودان
بوزینه بوزنینه و بهنا سر شد کپی		بازن بهناز و باخه کشف باشدای صبی
بوزار شد لوایل و برداغ اسیر گ	بسترغ	بزیار هست جاو تر بچلاق و شک
باداش ان جزا نکو دلی بادفر		بادفره هم سزا سے بدی ای نکو سیر

نظم در بحر مجتث مثمن مشتمل بر سیزده بیت و پنجاه و شش لغت مع دو تشبیه

پرند ساده حریرست و تیغ جوهردار		بنیک قرقر و دفه چه قرطه و دستار
بردت موی لب لشک موی پیشانی		بهور چشم و برمگان شمار موی زهار
لبسل چه پاشنه باشد بچول اشتالنگ	بژول	بجس چه نرمهٔ بینی و برس هست جیار
بریع خوشهٔ انگور و بار و بر میوه		بیارهٔ لقطین شد با درنگ توح خیار
بواشه سنجه شد و شکن و بزن ماله		بنوه خرمن و بلبنده تودهٔ و اشیار
بزشک بچوبتک و پچشک هست طبیب		بلاده مفسد و کشکول جایکت هشیار
بزعنسمه حل غوک و تزن کل تهٔ حوض		باک لک آمد حمق و درشت و ناهموار
بلاس بکر و دعا باک ترس و اندیشه		بواس محنت و رخست و سختی و آزار
بنیز هرگزو جا شباوز ودو هم ایضا		بزه گناه و تباوار هست آخر کار
بریخ و بیتیل و کجید شمار جنبش جاید		بلج تباج سپیه باد زهر مهره مار
بهم نغم شد و برگش بود معاونت	تسبول	تبور لعن و دعاسے بد و تبا بگذار
بنایخ آمد بیخ و نباغ سوت ولون		چو بنده عبد و بلایه بود زن بدکار
بناد سهور ابهک جهیب باغره کلشی		لیسیخ جهابین بریون بی داد بے انکار

نظم در بحر متقارب مثمن مشتمل بر شش بیت و لغت و دو لغت

بسیج است آهنگ و ساز سفر		لسبند ست کاسنی بیا وار کار
بیارش بود چارهٔ کار و بیرهم		بود از بر و چشمه و انتظار
بنوره چو بنیاد و بند و اساس		بسر زخت و لستار نا استوار
بهاگیر نجوان سپها و رشمین		بها قیمت و بخت بسیاد ار

بستهٔ خشکه بر غول جلوا بود — بر پنج شتاله ز عقد شمار
بیوه پیچه بیلی و بانو عروس — لغا بیز یا لواخ ای کامگار

باب الباء فارسی مثنوی در بحر رمل مسدس مشتمل بر بیست و یک بیت و شصت و نه لغت مع پنج نسخه

پیشگه فرشی که در پیش سریر — گسترندش یا به پیش صدر میر
پیشه صدر و صحن مجلس بی ریا — نیز دان محراب مسجد ای گیا
پای یوزان ست آواز مهیب — پزشک آمد گریه کردن ای عجیب
پایگاه و پایگه صف نعال — منصب و اصطبل هم پیل و فال
پیلپا و پاغره ای حق طلب — هست دار الفیل و پیلون سد چرب
پنج باشد چرک چشم و چرک گوش — نیز دخون و جان شمار ای حق نیوش
پشکله چون پشکل و پشک و پچپک — پیزه باشد خواه تر و خواه خشک
پنجره شباک و پشکم بارگاه — صفه و ایوان هم ست ای مرد راه
پاشخ آواز و پشول ست و پشور — بد دعا و لعن و پرتو هست نور
پاره و پاروب مجراف و مجوز — پاچه و پاره کرانخ و پوز نوز
پوپک و پوپو و پوپه هدهد ست — پشک حیض ست و جعل ای حق پرست — پوپش
پچپچ پچپا پک پچپا — پنجپا خرچنگ یعنی کیکڑا
پاشنه صفحه پتنگ و هم تنگ — تاید الیست و دریچه پام زنگ
پاچنامه پاستنامه شد لقب — پایتخت و ولی سر تخت و عصب — پاژد
پایه جاه هست و پنا و نردبان — پوپه رفتار ست و پرده کی جیبیان — پوشی
پوپ باشد کاکل مرغان و بس — پیچه پیشانی شمار ای نکته رس
پیک قاصد هست و پیغمبر رسول — پیشوا شد مقتدا پتیاره غول
پیر نو دیرپون و پرتا پریشان — هست دیبای منقش پیزبان
پلون و پلیوان چو ازمن بشنوی — پینه باشد در زبان هندوی
پندش و پاغند و پندک پخلاف — هندوی پونی شمار ای سینه صاف

پاشنه چون پل عقب پشت ست ظر	پاشنان	پهلو آمد جنب و پهلو هست شهر

نظم در بحر رمل مسدس مشتمل بر سیزده بیت و چهل و هفت لغت مع دو نسخه

پردگی مستوره پرده حجاب		پیر شیخ و مرشد و پیرناک شاب
پر مرو پر مور و پر مو انتظار		نیز زنبور عسل است کامیاب
پیله ریم و غوزه ابریشم ست		پشم صوف و پود لحمه پیچ تاب
پوشک آمد گربه پهنا نه سکے	پولک	سهم کشت خارپشت ای خوشخطاب
پیخ خوش و پچوانک باشد ترجمان		پاچوان شد ترجمه پاسخ جواب
پلکه و پیغاره باشد سرزنش		پوزش آمد عذر و پرهیز اجتناب
پاشیان لبلاب و پهبور و پژند		هم پهی حنظل شد و پیغن سداب
پاقو آمد کند و پیماپیل		پوته گنج و مخزن است ای باصواب
پیشکار و پیشیار و پیشکر		خادم و پیغاله دان جام شراب
پوشنه سرپوش و پشتو متبان		پاتله طنجیر شد بی ارتیاب
پاچک ست و پاچک سرگین خشک	پارگے	پارگین شد گنده آب و منجلاب
پیخ و مبهوت و سراسیمه بود		پاسه همچون پالواسه اضطراب
پاره لخت و رشوت و گرز حدید		هست پاتیمار تعجیل و شتاب

مثنوی در بحر خفیف مشتمل بر بست و چهار بیت و هفتاد و پنج لغت مع نسخه

پایداره معاون و پایاب		شد توانائی و ضد غرقات
پاسک و پاشنک ست خمیازه		نیز باشد بمعنی فازه
پارسا متقی پناع و بسیر		پژروی ارزل شد و پژوم فقیر
پول و پل قنطره بود ای یار		نیز فلس ست بیشک و انکار
پیش بین شخص عاقبت اندیش	مقتدا	پیش رو خادم ست ای خوش کیش
پارسال گذشته دان و پرار		سال قبل از گذشته شمار
پاچله جورب ست و پا افزار	پاچنگ	نیز پاهنگ کفش هست ای یار

به خوشا پیشه دعبانه | پیشکش هدیه است و نذرانه
پند باشد نصیحت و پاغنز | زلت و پوچ خالی و همغز — پوک ۱۲
پالنگ ست مقود و پالان | پرتوغه پاردم نقره میدان
پخت و پاسار و پاسپار لگد | پگنه مرد و شنبین و کونه فده
پیل فیل و پلنگ بی انکار | نمر ولیشه را لعوضه شمار
پیسه وصله شمار و پرکاله | رقعه پازن ست و بزغاله
پیسه ابلق پروش [illegible] شماره | پیش باشد برص بلا انکار
پاهنگ آمد شکنجه و پیوند | هست ذوالانه و پرند فرند
پوش درع و پلارک ست ای یار | جوهر تیغ و تیغ جوهردار — پلارک ۱۲
پشت و پازیر همچو پشتیبان | پشتون ظبک هندوی میدان
پخچ و همچو پخلچه ای یار | نیشز پخلوچه گدگدی بیدار
پامردی معاونت پامال | ضائع و پشیماز استقبال
پخش و پژمرده مضمحل بیمان | عهد و پیمان اسس جا پلوبی ان
پاشه آمد زمین تا هموار | پره همچون پژه گریوه شمار
پیغله هست گوشه خانه | پانه همچون پغار شد فانه
پست باشد سویق ای دلدار | پرسم اریاغ هست بی انکار
پخت چون پخچ و پخش و پهن عریض | پازغ آهار و پستی ست حضیض

مثنوی در بحر مضارع مشتمل بر سیزده بیت و چهل و نه لغت مع سه نسخه

پژمان و پژمرده و پدرخته شد حزین | پنیاغیت سخنی و گستاخی و جبین
پژهان شمار غیظه و پیرنا و غیبت ست | پدرود و ترک و تیز وداع و سلامت ست
پاچغر ستون خانه و پاخیره شد اساس | پیرایه هست زیور و آرایش و لباس
پرماس لمس و پاکتام و بهمه ست صاف | پرور نثرا و وصل و نسب باشد و سجاف
پرغونه ندرزمه باشد و پایند جاودان | پژواک بانگ گنبد و کوهست [illegible]

پازاج همچو پیش نشین ست قابله ... پرماه و پرمه پیرم و پیکان چه معبله

پروازست نشیمن مرغ و نثار و نور ... پرواره هم غرفه باشد و فربه بود قصور

پروین و پرن و پرویز و پروزن ... پستگیر منخل آمد و پاراو پیزن

پاچال و پایچال چو پاجامه کارگاه ... پاباف بافکار شد و پرده هست تاه

پایاست شمار قائم و پیوسته جاودان ... پیرامن ست گرد بگرد پشان چنان

پرگوگ قصر عالی و پیغوله گوشه دان ... پیواسته فصیل حصارست و برج آن

پادنگ شد مدفه و پوزه تنه درخت ... پیروز پیر شد معزز و منصور و نیکبخت

پادنگه

پروانه شد فراشه و فرمان حاکمان ... پرچم شمار علم به رایات بیگمان

نظم در بحر تقارب مثمن مشتمل دوازده بیت و چهل و چهار لغت مع یک نسخه

پشیم و پشیمان بود شرمسار ... تفت و پتت توبه و پیشه کار

پژوه هست جوینده و جست وجو ... پره صف و پیگار شد کارزار

پریرست فریاد و پرخاش جنگ ... پلخم و پلخمان فلاخن سنبار

پچارست و پیچ کوه و پلم ست خاک ... پرندک تل و کوهچه یادگار

پیام ست تعویذ دفع نظر ... پری مبتلی و پرد هان آشکار

پسر همچو پور و پس آمد ولد ... پدر والد و پادشه شهریار

پرستار عبد و مطیع و کنیز ... پرستنده بود خادم اسے نگار

پرن همچو پروین ثریا یکی ... سهیل و صدا پیوس انتظار

پذیرا قبول ست و فرمان گزین ... پدید و پدیدار هست آشکار

پغارست پندار عجب و بخود ... ریاپوش لباسی ایمن دکار

پیرست چین و پیوفت رفت ... پلکفر است و فلاپیت آها

پرندوش همچون پریدوش دان ... شب قتل و دوشینه اے کامگار

یفت

مثنوی در بحر هزج مسدس مشتمل هشت بیت و لغت مع یک نسخه

پری همچون پیرا اسے دانشا اندوز ... بدان روزیکه رفته پیش دی روز

پانغ حلق آمد و پر کام زهدان | پچول آمد شتالنگ ای سخندان
پزشک و پشک باشد چغد و پیواز | شبانور و پرن باشد غلیواز
پزاوند و پراوند ست و پژوند | شخار و پرش ستر ست ای خردمند
پشنگ شبنم پشنگ ژاله پابیز | بود فصل خزان پالیز فالیز
پستوک و پرستک هم پرستو | پلستک پالوایه سد فرشتو
پلید آمد نجس پوزات محسوس | پیه تا لج شد و پابند محبوس
پشیز فلس ریزه وان و پیمال | محیط گفت روز الست فی قال

نظم در بحر هزج مسدس مشتمل هشت بیت و سی و سه لغت مع دو نسخه

پلوک و پیک سطر افت و پرگار | بکوک | وگر پرگال و پردل ست فرجار
پزاوه کوزه پرچین و شمع ست | | بود پرتیخ لوح سنگ هموار
پچشش آماس هین چار وایان | پریخ | پرنده طایر و پیقور منقار
پپا وست ست و پیتا دست تشبیه | | پره و پا طاقت و پشتی مددگار
پد و پپاره پد بود حراق | | پلیته دان فتیله اے نکوکار
پشیز و پیره وان فلس ریزه | | پلاسک نکبت و پاس گرفتار
پس انداز و پس افگند و پس اوگند | | پس افتاده ذخیره هست ای یار
پیچه پیچیش لیف خرما | | پیاتک صمغ و پرهین ست جدار

باب التاء مثنوی در بحر رمل مسدس مشتمل بیست و بیت و هشتاد و سه لغت مع چار نسخه

تاسه و تلواسه و تاسس اضطراب | تفت باشد گرم و گرمی و شتاب
تاب پیچ روشنی و خشم و رنج | گرمی و زور و شکل چین و شکنج
تو و همچون توت فیصاد ست و بس | تیب سیب و توخ به ای نکته رس
توبک آمد مخزن و تبرگ حصار | توسنک | تول جنگ ترس سخت و استوار
تازیانه سوط و تا توره جدار | تنگبار اسم جناب کردگار
تیرسه و توبه بود قوس قزح | تو بیه | تندر و تند و رعد ای با فرح

تخم بزر و تخمه اصل ست و شبار
دو دو وا لشت و تراوا ای تا مدار

تار و تا نه شد فلات و تال و مال
ریزه ریزه باشد و تا سا ملال

تار و تاره همچو تارک فرق سر
تاه زنگ و لای هست و تله زر

ترین ارض سخت بسیار و تهال
غاره کوه تنگنا شعب جبال

تیره و تاریک و تار آمد سیاه
تک دویدن هست و قعر بحر و جاه

ترزبان و ترزفان و تاجران
همچو ترفان ست پچواک ایچوان

توک چشم ست و تهره گوشت م
تیل حال تا شکل رخ تاک کرم

ترکش و تکش کنایه هست و نیز
سم و تکمار ست تکیه یادگیر

توسنه خاص ست و تره هست بقل
تورک آمد خرقه ای باهوش و عقل

تیهو و توتی ست طوطی بی نکیر
ترتک آمد کبک از من یادگیر

ترب و ترف و تریه کشک سوست
تاشک آمد مسکه ای ایزدپرست

تیر تاشک چابک و چالاک مرد
تام بسیار اندک و تنهاست فرد

تنک توال هست و ترنانه اوام
ترب و ترنه مخجل ست ای نیکنام

تاش انباز و خداوند و کلف
یار و صاحب خانه هست ای پر شرف

تنبک و تنبنیک طبل ای نامدار
تشت طاس و تونک العوذ و شمار

توجیه سیلاب دان و توغدیر
ترم و ترم آمد ضیا به بی نکیر

نظم در بحر رمل مسدس مشتمل بر هفت بیت و بست و هفت لغت صحیح یک نسخه

تینه شد آب دهان و ثان و بان
توش جسم و طاقت و تقوین بچه دان

توده مرغ شکاری تر ترک
هم تزندک مرغ صعوه بیگمان

تلغ باشد بیضه مرغ و عصا
تنگ نزل مرغ و تیتال آشیان

تبنگ آمد قالب تنبه شخب آر
تخت لوح و تله پایه نردبان

تف عفونت باشد و گرمی و تو
نقش طنتل طعنه هست ای مهربان

تو و تو ده جفت و تاه طاق
توسه زاد و تا تلی ستار خوان

تتبنسه قالین ترا ستور بلند — تخش صدر مجلس ستا ای کامران

مثنوی در بحر تقارب مثمن مشتمل بر شانزده بیت و پنجاه و چهار لغت مع دو نسخه

تتور و تراک ست چاک و شگاف — تراشه بریدن ترب مکر و گزاف

تباب ست همچون تواب فساد — تتن آسانی آرام است ای بامراد

تتے همچو نے خالی و توی جوف — تلاج و تلایج فغان ترس و خوف

ترنگ و تدرو و تدوے لے گمان — چکو ست و تراج دراج دان

تناک خاک و خاسے بغربان قند — فریب و فریبنده ای ارجمند

تتر خون لقمه هست و عناب سیر — تبرزد بدان قند ای پرهنر

تبیره دهل باشد و طبل نیز — تهوراک شد دائره ای عزیز

تشے خار پشت ست و توره شغال — تجاره فرس کره نسمه دوال

تغو و تهو هست آب دهان — هم انگشتش دان و تنبول پان

تبر فاش و تیشه تهدد و هم ست تیغ — سکوه و سیف و تیغ هست تیغ

تلوک و تموک ست ای نکته رس — تشانه تفنگ ست بندوق و بس

تنگ و ترنیان و تریان سبد — تغار ست طشت گلی ای ولد

تنند و تنند و لو عنکبوت — تره تخیه تیکو زبا شد قروت

تواره کرنجه تبند شیار — تود تو شکان گلخن ای نامدار

ترا نیره و جوان شکیل — توان طاقت و ابیتال و فیل

تتغ فصیح و تهمتن شجاع — لقب رستم گرد تیز ای مطاع

نظم در بحر تقارب مثمن مشتمل بر شش بیت و سه لغت مع یک نسخه

ترنج اسب سرخ ست و تنکه شناز — تکل چون تگل فوج و تلبیه یاز

ترنگ ست و ترناس آواز قوس — تراپ ست نوباوه ای پاکباز

تواسے بساط منقش بود — تنگو ست زنبیل و توسے جهاز

تلغ حت سا ... — ... تاج ... انداز

ترن هیچو تیما بیابان بود ... ترلیوه است راه نشیب و فراز
توبیرست وخربیص و تنبان ازار ... تنیره است دامن تلک بیشواز

مثنوی در بحر مضارع مثمن مشتمل بر پنج بیت و شانزده لغت

تابش فروغ و نفش نفش چه چرا لغت است ... تارات و ترت و مرت چه تاراج غارت
توفست شور و غلغله و هم صدای کوه ... تنبل فریب حیله شد الیصا حسب شکوه
تاتوره جوز ماثل و تریاک فادزهر ... تیرست طلع و حصه و فصل خزان قهر
هم اسم اختر و مه و روزای خدا بست ... هم طاقت غلو لُه توپ تفنگ هست
تاپاک چون تپاک و تپش بیقرار بست ... ترغازه هست سرکشی و تاراس بید بست

مثنوی در بحر خفیف مشتمل نه بیت و بست و چهار لغت

تیره بهرست اصلع ست و تول ... اصلع و لشترا اسم میکائیل
تیمارست حضرت و بیناب ... انچه مے بیند آدمی در خواب
تیو طاقت بود تریر و تدبیر ... تختم آمد یقین بی تنکیر
تربوشد ظرافت و تینال ... چاپلوسی و تول جنگ جدال
تیم شد کار دانسرا تیماش ... بیشه و تاژ خیمهٔ کرپاس
تندبارست موذی خونخوار ... هم چو شیر و پلنگ و کژدم و مار
تافشک دوک ست و تارتنگ ... سوله تار و کسنه بود بیشک
توزه و توز و توزبے انگار ... هندوی بیچ تیرست اے یار
تنبل انسان کاهل و بےکار ... توره قانون و توده هست انبار

مثنوی در بحر سریع المطوی مشتمل هفت بیت و بست و سه لغت

ترمه بذریں شد و ترگون زوال ... تنه شد تاله شد نوع جال
هست تنو تاس بلا ارتیاب ... صاحب علم و عمل اے کامیاب
تندرس و تندیس دگرست رسه ... شبه و نظیرست بلا و سیه
تارئی و تاریک چو تا جیک نیز ... تارک و تیزی عرب اے پر تمیز

تنرلک و تنرلیک بود پشتو از
تو نگه گنجینه ترک زیب ساز

تبورک آمد حد و پیتو سوآل
شاد شدن برغم کس بیدل

تروه قباله شد و تمغا نشان
تروه بود تروده تگین پهلوان

باب الجیم مثنوی در بحر رمل مسدس مشتمل بر ده بیت و بیست و پنج لغت مع یک نسخه

جرجرا چار و جرک دشت و جنبره
مرغزار و تجبه آمد شرخ مرد

جبار گوش لب یا سه جادی و جبابا
زعفران جسم جنک ای بامراد

جیر جنگ آمد چپا چنگ و جلب
فاحشه زن باشد و شور شغب

جیوه زیبق جوخیده باشد درم
پس جبابت شد جسراح الی کرم

چنگچنگ آواز مرغان و جرنگ
هم جانگ آمد صدای طشت و زنگ

جبفت و جنبوت و جفنوت آگین بست
جیفت و جیبوت لیف و جیر پست

جیر آمد باعناسے و جوبار
بهز و جوله گاره باشد مرغزار

جادو آمد سحر و ساحر جانه روح
هم سلاح حرب وان ای پر فتوح

جوشن آمد عاقل و صدر و یلب
چاغر آمد حوصله جیبا حطب

جبین صفات زشت و جیوا دشت و رع
جان سلاح و جوخ جوخ ای اهل شرع

مثنوی در بحر خفیف مشتمل بر بست و سه بیت هفتاد و چهار لغت مع دو نسخه

جوتره شد مناره و جلوند
شد چپه داغ و جلو عنان سمند

جام نام ولایت و ساغر
نیز مرآت و جیخ بانگ بقر

جامه ثوب و صراحی و ساغر
جرو تخت و جریده دان دفتر

جینه و جولان جنیوراسے دلدار
معنے آن پل صراط شمار

جنخ شوک و حکاسه و جیرونه
خار پشت است اسے خرد اندوز

جالس آمد جاغ و جالشکر
فاعلش جا فجاف باشد غر

جا دو جادوان و جاویدان
نیز جاوید را همیشه بدان

جوج تاج خروس و جوزه و جنبش
زوج و جفته جمیده دان گفت

جنغ وجه و جغ و جو آمد پسند ‌ ‌ ‌ جغ بدان مخصص بلا نشیمند
خجخج خفاش باشد و جفتنگ ‌ ‌ ‌ هست بی شبهه مرغ لاینفک
جوسه کوشک شده جرش پزدان ‌ ‌ ‌ جشه لشه جبلیچه روغندان
جیزر شد تعذر بی وجول زغن ‌ ‌ ‌ جغبه جعبه است ای برادر من
جیز و رو هم جبز و جرغ میدان ‌ ‌ ‌ نیز جبز غال و دنبه بریان
جاسگی و جداوی و جنبره ‌ ‌ ‌ هست روز نیمه و جبا خبره
پس چکوتک بیاره و جلبو ‌ ‌ ‌ عشقه باشد و کلبه محبوب
جلبف بیباک و احمق و جلواد ‌ ‌ ‌ خوی زشت و جلیز اهل فساد
جالی و جال هست دام شکار ‌ ‌ ‌ جچهره چیستر خجن ست طرف و کنار
جنادره باشد ای جهاندیده ‌ ‌ ‌ کنده چوب ناتراشیده
جشن و شادی و عید و جناگ ستیز ‌ ‌ ‌ جرمه شد اسپ خنگ و جبوله فریز
جاغنوک ست جاخنوک ای یار ‌ ‌ ‌ داس و جالیز هست خربزه زار
جزو و جرد و اسک ست بی انکار ‌ ‌ ‌ هم جراساب بمعنی صفت آر
جامه دان ست عیبه و صندوق ‌ ‌ ‌ خنگ فلک ست و جوبه نوعی سوق
ججخ ستیزنده جامعول ای یار ‌ ‌ ‌ بدسرشت و جسا مزاده شما

مثنوی در بحر هزج مسدس مشتمل بر ده بیت و سی و هفت لغت مع دو نسخه

جدانک چون زارک کوزه گردان ‌ ‌ ‌ جناغ آمد گروای شاه مردان
جگربند و جگرگوشه ست فرزند ‌ ‌ ‌ جنابه تو امان ست ای خردمند
جرب دراج و جفتک کاروانک ‌ ‌ ‌ جغاله غول مرغانست بی شک
جهش طبعت و جاور حال و جنبانک ‌ ‌ ‌ مکان و جرة آلوده جگر خاک
جلاجل همچو جلجل سنج و زنگ ست ‌ ‌ ‌ جگینه مرغی از جنس کلنگ ست
جناجخ هست بانگ ضرب شمشیر ‌ ‌ ‌ جروز حجی جور باشد ضد زیر
جم و جمشاسب و جمشید و سلیمان ‌ ‌ ‌ هم اسم شاه جمشید ست میدان

خوازه چون چوانه هم چوازان | بود مهراس و معصارای خندان
شیشیر و چوله و جوشیر شاخ | همی عالم خشان ورغ و چناباج
چلیز آمد چو چلو زاسب خرد گوشش | کشند و چمشک و چشاک بانوش

باب پنجم فارسی مثنوی در بحر رمل مسدس مشتمل بر چهارده بیت پنجاه و هشت لغت مع و نسخه

چالو و چاله مغاک و چار واشش | چین بود چنین و شلیخ و چاچ شاخ
چغد و چرگس بوم خود و چپور و چوز | چپور پیرپا مار شد رواسب نیک روز
چول کبیر و چنگل و چنگال و چنگ | پنچه و چالش خرام ناز و جنگ
چرق و چرلو سید پیر و شیب پیشانگ | چپای باشد صبا و پرغون بارهنگ
چشپیر و چشمر شان پاسب دان | چپچه آواز پا اسپ باشد
چار پا و چار واشش | چارپالش شیر و چرده اسپ بور
چاشت و چادوش ساسپهان | لیس چاق ساقی آمد ای حبیب
چاپوس و پاپوس ای باخدا | ذی چهلی باشد و چنبل گدا
چشش پیچ و نیم شش ای جان | شد چماچم جنبه و چیپانه ذقن
چیسته میدان فقره آب را | چفت پیچوان چیت خوان تنگ را
چغته مغلاست و چگان صولجان | چغت طارم باشد و چوپان شبان
چنگ پیچ است و چنگ آمد صلیل | چیز لیز و چرخ آمد علیل
چسبله انبام است و چسپاله | بانگان دهقت و چوتک بلبله
چونه و چچا چه و چهنده سنجه | چپچیله زحلوقه باشد ای سخی

مثنوی در بحر هزج مسدس مشتمل بر بیست و دو و یک لغت مع یک نسخه

چکاسه چغد و چسپیده و چراسک | بود صرا و چغتاک کار دانک
چپوک و چغم چشک و سرخاب | چکرنه کار و انک را تو دریاب
چنانه خالو چهاست استر | چپیش نزغاله یکساله شمر
چلیپ پیچ و چنانه نام سارست | چم و چمچم چمش رفتار نازست

چکاچاک ست و چلچاک و چکاچاک ... صدای ضرب شمشیر بشناک
چناهش آفرین و بارک الله ... بود چه گر بپیچد اسپ ای حق آگاه
چخاچخ نیست صدای ضرب شمشیر ... چپاچپ شد صدای رفتن تیر
چلک میخوان و هم چالیک بشناک ... قلبه مقلاب و چوچه هست مایکش
چرا گاه و چرا مین و چراخوار ... چوام و هم چرا خورشید علفت زار

نظم در بحر خفیف مشتمل چهارده بیت و پنجاه و هفت لغت مع پنج نسخه

چنگلا بی زعفر شد و چنگار ... سرطان چرخ صفرست ای یار
چغتغوک ست و چلپچله باخه ... چیز و چیخ خارپشت ست شمار
چرمه اسپ و چرست پو نهنه ... چاره نگامه است اسپ خوش رفتار
چندل و چیندن و دگر چیندان ... صندلست و چنار هست صنوبر
چال شد آشیان و اسپ دوهو ... نگارگاه و سفاک و شرط انگار
چوبلین ست و چوبکین صلاح ... چرخ و چرخشت را بدان معصار
چشمه ینبوع و چشکه چشمه آب ... چل بران شد آب بی انکار
چاه یوزست و چاه جو غوق ... چنگل ابریق و چینه و هم جدار
چک برات و قباله و افشون ... چنگک و چنگ آنکس است دلدار
چمشک و چمشک و دگر چمناک ... چاچاکش پاچپست بسیار
چپک و چپستان لغز چپر اس ... آیت و چمغنا چلیپا دار
چست و چالاک و چابک چابک ... چلد و چاره علاج ای هشیار
چیره و چشاک غالب و چیره بود ... سبب و چاوله هست ناهموار
چند قندست ترس و هم چچی ... معنوی چی و چرشی پندار

نظم در بحر مجتث مشتمل یازده بیت و پنجاه و دو لغت مع دو نسخه

چکنگ گل آمد و خال در رخ چمن بستان ... چرس شکنجه و آزار و مرقع و زندان
چگاه و چچه چکاک و چهار پیشانی ... چکاه فرق سر و چهره رو و چچیستان

چکوک همچو چکاو و چکاوک و چاوک … الوالملیح و چغالست گله مرغان
چغامه همچو چغانه قصیده و چرگر … مغنی آمد و چامه غزل چکال گران
چلا و خشکه و چرغند همچو چرغنده … عصیب چرزوره و چرزده شیر بریان
چپاک و چرپک و چلپاپ هندو پوری … چپاتی ست رقاق و چروک شد نان
چدار مرتبط و چنبور مقود و چنبیر … کمند و چیرخ بود آسمان و چیت کمان
چسنگ قبح و چیخ ارمض و چرم ابهدو … چغاز هست سخن فحش گوی سخت زبان
چراغله همچو چمک بمعنی شب تاب … چپاک گرم عمل پیچ خصومت سیان
چکوک همچو چکش تیک و چاش راش و چپار … کماچ شیمه چکش دان نشیمن غلمان
چشینه خنک و چنار ابرش و چموش شموس … چمند کاهل و هم اسب کندرو میدان

باب الخا مثنوی در بحر رمل مسدس مشکلبر چهارده بیت و پنجاه و هشت لغت مع پنج مستخلص

خوو تاج و ترک و خنجل جوشن ست … خارش جر موق بی ریب وطن ست
خشم غیظ و خرخشه چون خرشه جنگ … خنده ضحک و خست باشد سود و رنگ
خویشکار ست و خنبور بزرگر … حوالکر طباخ الصاحب بسر
خارغا مرجل خم و خنب ست دن … خنیاب شکک و خانه بیت ایجان من
خارچین و خاربست و خاربند … تارکش باشد و شمع ای هنرمند
خور چو خورشا باشد و خوشا ودهر … خنبی آمد مشتری ای ماه چهر
خاوران و خاور آمد باختر … خوش یابس خشک محض صندتر
خرخشه ملواح و خرجل گور گور … خرنگس منج ست خاول هست مور
خواجه صاحب خیلخانه دودمان … خشک پی منحوس و خرم شادمان
خشنو و خشنود راضی و خدا … مالک و صاحب خجاو آمد صدا
خوشه باشد سنبله خشیه حسام … پیس خوید و خید باشد کشت خام
خرک آمد کف زدن خنج و خفنج … عیش و ناز و غمزه است ای نکته سنج
خوازه باشد چوب بندی خشکسار … مرت و خار اسنگ سخت ای نامدار

خنینک
خاره

خیل آب بینی و خیو و خدو … رهم خوی آب دهان سب …

مثنوی در بحر خفیف مشتمل بر هشت بیت و سی و یک لغت مع یک نسخه

خرس دب خارپشت و خار انداز … قنفذ و خنس حمار و خوک گراز

خمره و خنج و خوچه تاج خروس … خایه بیضه شمار بی افسوس

خشته سکین و خیره کش ظالم … خیره شوخ ست و تیره اهی عالم

خرگه و خرمن ست و هاله و خنار … بدر و ناز و کرشمه دلدار

خفج ست و خنفج و خنفره … فنج و خوفل خفه …

خاره باشد گلابه خاک تراب … خاکره کناسه را دریاب

خفه عطسه شمار و خمیازه … هم بدان خامیازه را …

خیم عادت خند حسن و جمال … خامه همچون جبیره … رجال

نظم در بحر خفیف مشتمل بر دوازده بیت و چهل و پنج لغت مع یک نسخه

خوار هار وز هی خزان نقیض بهار … خوشه همچون خواسه و ان …

خشک اشپشته ست با خه و خرچنگ … بخیه شمار و خنالم یار

خرور و خول و خات و خار و … خرلواز ست خنج ای دلدار

خانجه کاروان سرا خانه … چشمه و حوض و خاکرند غبار

خشت نو نیست نیزه کوچک … خاج باشد صلیب یعنی دار

خفتک و خنج و خفتو و خفج … نیز خفرنج را سکاچه شمار

خوش و خوشدامن و خوشاتن و خاش … هم خشوساس هند نیست ای یار

خارشت اخت زن خسور و خسر … صهر و ختنی بود زن بدکار

خفجه شد و خوار و خاسیب … خجه شد … بلا انکار

خواسته مال باشد و … خواستی شد ارادی های هشیار

خویش و خیش ست خیچ گاو آهن … خاکش انگار ماله اسکار

خسله و خنیده و خمیده کج … پس خباک ست احاطه دیوار

قطعه در بحر مجتث مثمن مشتمل بر یازده بیت و پنجاه لغت مع دو نسخه

خلاشه همچو خلالوش هست شور و فغان		خواس بیم و خلاوه است بیخود و حیران
خروس باشد همچو خروج و خروه و بیک جخو		خیکاذک آمد و خربو و شیره سیدان
خجوله آبله و خون دم و خوی ست عرق		خره جذام و خواخم و خازه هم بدان
خلنگ ابلق و خنگ ابیض و خلیش غلیت		خنور ظرف و خراس ست آسیای کلان
خران مطیع و خمیده بود پسندیده		خرش چه مسخره و خرکش احمق و نادان
خریره خنذره شیشه خلاب و خنش گل		خسرنج ست خرمهک بمعنی مرجان
خیار چابک و زیرک خدیو ست و خدیو		وزیر شاه و بزرگ و یگانه دوران
خجیر خوب و حسین و خشوک چون خشتوک		حرامزاده و خسرو بمعنی سلطان
خدو ساک ست و خروشته نظاره و خرزه	خروشته	دگر خرازه بود و زه سطبر و کلان
حرف چهارم سین مهمله خشیج عنصر و ضد و خشنور و خشنبور		پل و صراط بدان و قیامت و دهقان
خو و خواره بود و چوب بندی و خنگال		نشانه خوله بود ترکش و خجان چه کمان

مثنوی در بحر تقارب مشتمل بر نه بیت و سی و دو لغت مع سه نسخه

خلیده سیخ و خالیسک تپک لبو خوار		عصا و خرام ست رفتار یار
خجاره بدان اندک و هزل و خوار		ذلیل و خیوک و خبوه استوار
خجسته مبارک خمی مرحب		خنک سرو و طوبی ست آولربا
خراتین خراطین شد و خایه گیر	خراهین	رتیلا خسته ز لو بی نگیر
خلو آلو ست و خشت گردگان		خسکدانه قرطم بود بیگمان
خفه چون خنبسه و خوه چون خباک	خنبه	سد افشردن حلق بی بیم و شک
خشاوه خشاره است پیراستن		خشودن درو کردن ایجاب سن
خزیره چو خرزهره سم الحمار		خناک گوگهر و باشد ای نامدار
درخت کنیر خنده چو خشتر هوام ست و بس	خواستر	چو چلپاسه و مار و مور و مگس

قطعه در بحر مضارع مثمن مشتمل بر دو بیت و ده لغت مع یک نسخه

خورگشن ارنب آمد و خرموش بالکش | خرچال مش مرغ شد و خربت قاز

خیز آب موج و خوست جزیره خدیک ماست | غنا | خرسنگ چه نام بازی خنیا سرود و ساز

باب الدال مثنوی بحر رمل مشتمل بر بیست و سه بیت و صد و شصت و نه لغت مع چاره

دو ده بکست و سرکوب خصار | داس منجل و دره چخ آبدار

دوست و دام ست دشتی شکرست | دوش هنگ یاد چشم مردمک

ده رگه باغبت ... | ده دله هرجا غیر سست ...

دیودل قاسی و بی رحم و شجاع | دیو مردم هست نسناس اطلاع

ده یک و ده یوده عشر و ده عشر | شی هنکرا معروف ای پسر

ولک و دله بیسا دیو پا | عنکبوت و دیوه پیله بحیطا

دیبدار و دیودار اسپی با خبر | شجره انجمن ست و دار آمد شجر

نیز دار آمد صلیب و دیو غبار | خفچه باشد تازیش عوسج شمار

دژخم و دژخیم بدخوی و دژند | خشمگین دان لشکر آمد عسکر ...

دشت صحرا هست و دوا غار کوه | پس دکن شد تیغ کوه ای باشکوه

داهم و داهیم و دیهیم افسر است | دست صدر و فتح وی اسپی حق پرست

دشنم آمد شاخ نخل و داخه عدس | دانگ و دانه است تخم ای نکته رس

دامغشتر اصلع و دغ ارض بی گیاه | دگر | هم سپهر سپهوی و دارا نام شاه

و دنبه جیز زمخت اسپی با سلوک | استخوان سپاو بخت الملوک

شانه نساج دنادان و فقیر | تیز دز و بی دیانت یا قبیر

والمن باشد عقاب و النور | صعوه و خطاف هست ای نیکو

دوزنه دوزینه دان بی اشتباه | نیش و درخت هست زنبور سیاه

دغ صف و فوج و خلاصه استخوان | دشوار | نیز دشخوار ست مشکل بی نقار

داسنجاله سنجل خرد و درویش | سرو در دسته نصاب تیر هوش

درخورش آمد شوق و درشته عطا | دانه گاه رخت و بکالا بی خطا

داور داد ار همچون داور است / عادل و داد آفرین اسم خداست
داستان افسانه میدان و وبیر / منشی و دستور قانون و وزیر
داخل و داخول باشد ای همام / حسرگه شاهی برای بار عام

قطعه در بحر رمل مسدس مشتمل بر سیزده بیت و چهل و دو لغت مع یک نسخه

داد فریاد باشد و عدل و فغان / دودمان و دوده باشد خاندان
دزد سارق باشد و داور حکم / دیو شیطان و دراه قلتبان
دشنه خنجر باشد و دبوس گرز / دیگ مرجل باشد و توپ کلان

دالات

داشن انعام است پاداشن عطا / داشب و داراب است کرد فرشان
دهش باشد تیره و آغاز کار / در پی عفو و دست مزد ارمغان
دغدغه اندیشه و ترس و دریغ / حسرت و دامنغ فریاد و فغان
دره کرشن و راه ما بین دو کوه / دهلیز پیش درگهی شد پارسی [illegible]
دشن خود آرائی و همتا و دش / روشنی و مشعله و برق و نشان
دژ به غاره دیو غول و دامغول / سلعه آمد داغ کست و نشان
دم فریب و شنغ و شنم و ستره / نیز دستره آمده کوچک بدان
دوشه همچون دوشنه جاسوس بین / هم دستینه خم و دوره مرتبان
داش آتشخانه و دوزخ سقر / دکه آمد کوره آهنگران
دختری و دختره دوشیزه گی / شد بکارت نخیافت و بگان

مثنوی در بحر خفیف مشتمل بر پانزده بیت و چهل و شش لغت مع دو نسخه

دیر یاز و دراز هست طویل / دادوند هست معتدل بی قیل
دخم و دخمه هست بر گبران / دوغ صحرای بی گیاه بدان
داور آمد برادر و دستان / زن حائض دلم شد ای سیدان
دُرل و دکمل ست غله خام / دهنه همچون دهانه هست لگام
داوری همچو دار و گیر است یار / مسفنی آن صحا که بیند بار

داه و داد کنیز و دغد عروس — دختر و دخت اند بی افسوس

دهنه همچون دهانه اے دلدار — هست بی شبهه معدنی زنگار

دک نصیب و گدائی و تقدیر — پس دژنگ ست سخت تا بصیر

دبند شش ایما دلال غمزه و ناز — دور باشش آه شد و باز آواز

دلیس مانند و ست مزد اجرت — دستگاه ست و دسترس قدرت

دیگ افشار همچو دیکا ودزار — شد تو اہل با شکوک و انکار

دلگ آید قشاره دز دو سوب — دوغ باگشد محض ای محبوب

دست افبوبه همچو دستنبو — هست شمام اے مبارک خو

داربو چوب عود و دار بسال — چوب بقم شد و ورک رذال

دار بیست ست طارم انگور — دانژه بیواز و لفظ شد بی زور

نظم در بحر خفیف مشتمل بر ده بیت و شصت و شش لغت مع پایان نسخه

دژ و دیژ و دژ ست و دیژه حصار — دو دو دوای ست چینه دیوار

دوش باشد شب گذشته و دی — دیک روز گذشته بی انکار

داره هاله درخشش برق فروغ — داج و دیجور را بدان شب تار

دنگ باشد برقه دنگ صدا — نیز بی عقل و نقطه پرکار

دوله همچون دوبیل مکر و فریب — دوبل و دوبیل بود غدار

دژم اندوهناک و آشفته — فکر ست دل و سیاه و هم بیمار

دیوچاں ست و سرش و بهر جم — دوله و دیو باد هست اعصار

دیل و دل قلب و دم فنده و فن — دیمه و دیم و دیمه شد رخسار

دمی مدحت از شهور اشتهار — دیر و دیره را ان کواکب سیار

دریچه پیوند حاسه دامن و دل — درشت خوان سفره دامنی ست خمار

دوک مسغزل دفاک — کند در تن خیا طا اے هشیار

دسکسه و دشک ست سرشته سوزن — دمه اندیشه نیست بی شمار

دیوک و دیوچه بدان ارضه — دستی و دیوچه زلوای یار
دبغ همچون دسنگ هست و لنگ — برغ و دیلم پل و دوی مکار
دست برجن شمار و دستینه — همچو دستینه دستوار سوار
دهره و دهرسی زرحشان لعل — پس درست اشتری شد و دینار
دامی و دامیار صیاد ست — دیگر ست و دور و دگر نجار
داربک مرد ابیض و ذروار — شخشره ابلق و هم شخشره غار

نظم در بحر هزج مسدس مشتمل یازده بیت و چهل لغت مع یک نسخه

دغل بد شد ناسره هم مکر و مکار — دغول و دول و اغول ست عیار
دژاکام و دژآلود و دژآهنگ — دژاکه خشمگین و خالفت ای یار
دبوسک هست خبازی و خ لوخ — دوالک چون دوالاشنه پیدا
دمامه شد نفیر و کوس بشنک — درای آمد جرس دورای هزار
دمه منفاح و دوراخ ست دژواخ — دقا هست هم یقین و جست دعار
درفشان یعنی لرزان و تابان — بود درواه چون درواگونسار
درسته همچو دامود و درشته — بود معنی خلط دستینه مددگار
دشته یعنی محبوس و دشمیر — خلاف ست وضه و درخور سزاوار
دروزی صحت و درمان و دارو — علاج و دستیار آمد مددگار
دلبستان بکتب و درواره دروا — دگر درواژ ماسحتاج لبشار
دهون ازبر شد و دیماس توضیح — درندیش بیت گویا ای نکوکار

مثنوی در بحر مضارع مثمن مشتمل بر شش بیت و بیست و شش لغت مع دو نسخه

دستان سرود و حیله و افسانه و مهره — طنبور و شکل احمق و دنبال مسخره
دژکاک نسر و دال عقاب ست و دارکوب — قراغ و دارزرد بر یعنی زرد چوب
دارش محافظت شد و درخواه التماس — وهنا و هست نظم و نسقی ای لغت شناس
دفرک ضخیم و دکه بزرگوهی و دله — محتاله است و قاقم و سور و ده مطلمه

دیهین و دوده شد و دود الغوک ... دره ساره پرده در دوستاره هست شوب
دار آفرین و دار زمین ست تکیه گاه ... دبداب فر و بد به اظهار عزو جاه

مثنوی در بحر تقارب مثمن مشتمل بر پنج بیت و چهارده لغت

دروش ست اشتر درفش است تیغ ... دو بیره بود تسمه وژوان درسیغ
دم گاو باشد نفیر ای نگار ... دم گرگ را صبح کاذب شمار
دژ آگام خواجه سرای و تفی ... دژ آهنگ خشمگین باشد ای متقی
دمان وقت و نفاخ و دریاب نیم ... دراییش اثر کردن ای ذی همم
دمیکار ضخم و دغال شعب جبل ... دک و لک لق و دق ... خلل

باب الراء نظم در بحر رمل مسدس مشتمل بر نوزده بیت و شصت و نه لغت

راز یا قم و رازیانه بادیان ... رحبه لماة ریل بوسه بادبان
رو غناس دروین درونیک نیز ... رودن و روناس فوه ... رزدونگ
راستین و راستینه و اسفحی ... راد فیاض و شجاع و قصه خوان
رخت انده و اثاث البیت و پی ... رو حکیم و خواجه هست و پهلوان
رخش اسپ و فسخ و قوس قزح ... واژگون و اسه اکردن بدان
رهزن و ره بند قطاع الطریق ... راهواره چون ره آوردارمغان
راک خیط و کاسه و کپش و رمه ... گله و بسیار باشد گله بان
ریش زخم و رشته تار و رشک حیض ... ران بود جاهیت فخذ و انجدان ... رشته
راو را همچون رکاسه خارپشت ... روس روباه هست ثعلب اسپوان ... رکاشه شیر بچه
روز افکن غب لهراغ اندوه سخت ... ریخ بادیاب ست رق آمی مهربان
رازه سرور پیس خشم و ریو مکر ... رایگان مفت و روان جان و جهان
روزه صوم و روز یوم و روز ... هست تاریخ و رویز آمد گمان
رود باشد چاه و فرزند و جوی ... رزم جنگ ست و رون هست امتحان
ره طریق و کرت ست و رون سبب ... راغ دشت و رامیار آمد شبان

رشته رسن است و دو رسته صف		روستا قریه رسته بیرو یدان
ره رسته منهاج و راهی سالک است	رستا	راهبر باشد دلیل ای کامران
رنش آبی سیب و نو غیبت است		رزک زلکت ای عالی مکان
رنگ لون و کفل عقب تکرار و لق		محنت و رنج و رو با شد جان
رشتی و زشتی ست کناس و دوار		هست بیشک خادم زندانیان

نظم در بحر خفیف مشتمل بر چهارده بیت چهل و هشت لغت مع دو نسخه

ریج آب و دره هست و ریج آزار	ریخند	ره وهم و رمگان و رخنه سوی زنهار
راستی مطلب ست و دا اکاره		هست چون روسپی زن بدکار
رشک عقرب شمار و رشک حسد		رشک تخم ست شپش بالا انگار
راستی هیچ ست روی وجه و سبب		رسته طرز و خلاص ست قطار
راز و بیخ ست سیخ و نام وهی ست		سمر و لون ست و قنفذ و سمار
ریمین آهن ست و رسم و تخمل	ره و تخوه	پس رده تخوه ست پوک ای دلدار
رت بود و پیوا ورت پیمان		رزد و زرد ست مردم بی خواب
راد و بیج و عود باشد و زر		تاک خورا و نیز هست اشتر خار
ریخ و رخنه شگافت و ریخ چهره		رامش فرمانبر و خوش ای هشیار
روی صفر ست و روهینا پولاد		رشکن آمد عصفور و ریشه تار
رازیان عرض سبکی و راهوه		تا خدا را نیز ان سیر انگار
ریوه مکر ست و کوه کوچک و ریه		خاک شور ست و رند گرد و غبار
رحک و رخ چون رحب آرنج		روزگار ست و عصر و ربیع شمار
ریشال ست قلتبان ریسی		خادم و چاکر و سراج گراه

مثنوی در بحر متقارب مثمن مشتمل بر پنج بیت و هزده لغت مع دو نسخه

روا جاری و چابک ای مرد راه		رفان شد شفیع و رفو شد گناه
رهی بنده و چاکر و این کس است	ریشون	ریگون ست پیمانه ای حق پرست

زمارم پیاپی روش طرز و روس		سیاق و رجافت ست آواز کوس
رسانه فسوس آمد و رستخیز		قیامت رستش باشد و رم گریز
رگوه ورگور بیابست بیگان	ریوشه	ریوشه بود و واسنی از زبان

باب الزاء مثنوی در بحر رمل مسدس مشتمل بر سیزده بیت و پنجاه لغت مع تصحیح

زاولانه مرغل و زندان حصیر		زهره آمد شاق و زندانی اسیر
زهر سم و زهر دارو فادزهر		زاک اسپید است ای شاه دهر
زاوه زهراد فرزند است و زال	زادخر	زادخور پیر کهن بی قیل و قال
زندباف و زندلاف و زندخوان		زندواف و زندوان بلبل بدان
زاچ و زاچه باشد و زاچ و زچه		تا زلیش افشار و زاد آمد بچه
زاور آمد خادم و ناهید تیز		ممسک و هم ممتنع ای پرمیز
زاوش آمد مشتری زاووش تیر		هم بدان برجیس ای روشن ضمیر
زنگله چون زنگل و زنگوله زنگ		جلجل و زنخ هست ثولول و جرنگ
روش غالین را لغز چون زیفرست	زنگیر نائی پا چھلے	زنگیر آلبوق و زبون فرمانبرست
زازل آمد کفچلیز و زیربند		تنگ اسپ و ناغنول آمد کلند
زوفلین و زولفین و زوفرین	زفرین	همچو زرفین کندئی آمد بایقین
زیلغ باشد بوریا زیلو پلاس		هم گلیم و زیر کرسی شناس
زلفه باشد کوچه تاریک و تنگ		زینه پشکل زرده اسپ زرد رنگ

مثنوی در بحر تقارب مثمن مشتمل بر یازده بیت و چهل و چهار لغت مع یک تصحیح

زفو و زفان و زوان و زبان		لسان و زفر فم و کنج دهان
زهشت ست هم زی حیات و روح		زبان گیر جاسوس ای پرفتوح
زغن حدءة و زاغ باشد غراب		زیج کبک و زند ست نام کتاب
زکاسه چو راقه بود خارپشت		زنو دیوک و زفت سفت و درشت
اجدا شب زادخو زادخوست	زرفان	چو زرفان کهن سال زیبا نکوست

زبیر فوق و زیر است تحت و زمان | بود مرگ و زنهار باشد امان
زغار ارض نمناک دان و طعام | زه و زنا داهل و عیال ای همام
زره و زلوچه و زلوچیسم علق | بود زفح نو لول ای مرد حق
زغال و زگال ست فحم زگاب | زکاله مداد و زرالو نفتاب
زورالق و زب بود رایگان | زریوه فنائی ست ای جوان
زغند ست جست و زلیف ست بیم | زیان خنسر زند ست حی عظیم

نظم در بحر مجتث مثمن مشتمل بر یازده بیت و پنجاه و دو لغت

زوار حلقهٔ دام و زندانیان زراه و زار | ضعیف و لاغر زاویل و زاوشد سعار
زجال تار تنک را ز خنفسا رالو | زلوک دلوچه و زیر و زنخبره ضرار
زبوده باشد کرات و زردگ ست گیر | زغیر کتان زدوار را مدان جبدوا
زغاک شاخ رزست و زخاره شاخ درخت | زبان بره لسان الحمل بلا انکار
زهار نعره و فریاد و زوزه نوحه بود | زغم تقدمی و زه آفرین زریو وقار
زراه بحر و زهاب و زهش سر چشمه | زبوز ورطه آب و زهاک دان مدرار
زکاره هست ستیزنده و زکو زنجیل | زونگل احدب و زنخکت لیو و زن بدکار
زه است چله و زولانه بند پا زنگیر | خنیته است و زه ورع و زنگ شد سطار
زغنگ لحه و بچکه زروع آروغ ست | زلوبه ناله کلست و زنج نوحه شمار
زهنجه رنج کشتی زاب صفت و زاوا آواز | زنشت روت و زلوار نسوت انکار
زرنگ هیچو زراج و زرشک با ریس ست | زفانه هیچو زوانه زمانه شعله نار

نظم در بحر هزج مسدس مشتمل بر شش بیت و بست و سه لغت

زمین است و زمی ارض ای هنرور | زمو باشد گل خشک و گل تر
زغازه ارزن و گاورس و غازه | زراب آب زرست و زرد اصفر
زراغنگ و زراغن هم زراغش | زمین ریگناک و سخت لبشر
زغاوست زغار و تحیه خانه | زونزک کوزپشت و زنخه شد زن فاحشه

زبرم ست وزبیرست وزبر حفظ — زنند وزیب آر استش زور بر
زبه شد بھٹکری زریخ هرتال — زبرجد چون زمرد نام جوهر

بر وزن و معنے زبر ۱۲

نظم در بحر مضارع مثمن مشتمل بر چهار بیت و هفده لغت مع یک نسخه

زنبوره توپ کوچک و هم نوع مصباح — هم کشکاهی وزنیر وزنبل چه مشعله
زوبین دو شاخه بلم وزین پوش عاشیه — زورانه بند پا شد وزنجیر سلسله
زغنار رو نیاش و زنبا و شد کژدور — زنج چینه وزمخت عفص زنک شد قلعه
زوره شمار فقره صلب و زنخ ذقن — زهره مرارة باشد وزاغ چه حوصله

زمخت

باب ژای فارسی مثنوی در بحر رمل مسدس مشتمل بر ده بیت و سی و سه لغت مع یک نسخه

ژند دلق و ژتیه مردار و نجس — ژخ بود نژ لول و آواز جرس
ژیوه زیبق ژیره زیره ژون صنم — ژرف غور ست و عمیق ای باکرم
ژفره پوژ و ژدل ژنگ آمد شکنج — ژنگله معنی خلاف ای نکته سنج
ژنگ باشد چرک چشم و چرک گوش — ژور و ژوزه خارپشت ای حق نیوش
ژاو خالص ژیر تالاب و ژیان — خشمگین و ژاغر آمد چینه دان
پس ژغاره غاره ست و ناف گاو — نیزمان از زن و ژوله چکاو
ژفت ترو ژاژ ونگ آمد لوبیا — ژاله شبنم هم تگرگ ست ای کیا
ژنگ و هم ژنگاله را جلجل شمار — ژندباف و زندخوان بلبل شمار
ژغژغ ست آواز دندان و دهان — کان برآید وقت خوردن بیگمان
ژنده خرقه ژاژ گو بیهوده گوی — ژیک قطره ژندرود ست اسم جوی

زغاله

مثنوی در بحر متقارب مثمن مشتمل بر پنج بیت و یازده لغت

ژکاره ستیزنده دان و ژکور — بخیل ست و قزاق و ژکفر صبور
ژخار ست سختی و بانگ بلند — ژغاو ست تحسین زن ای ارجمند
ژغاو ژغند اے سعادت قرین — بیان سختی و نعره سهمگین
لست انگشت اے نامدار — ژنه نیش و ژنابیر باشد شرار

نرگس گلی است در گفت و گو ‖ بجای سعاذ الله ای نیک‌خو

باب السین مثنوی در بحر رمل مسدس مشتمل بر یازده بیت و سی و چهار لغت

سنگ و سنگ بود آواز پای ‖ سیس سپ تیز رو ای تیزرای

سنگ ثقل و وزن و تمکین و جسم ‖ سخته و سنجیده موزون ای پسر

سنبله گلبه کسا صحرا و گراز ‖ سنگ پشت آمد کشف ای بانیاز

سیب تفاح و سبج باشد سیاه ‖ سنج و سفجه خربزه خام ای عزیز

سپرک آمد ورس و سرسام جوان ‖ هست ذو جمس الاصابع بیگمان

سرغنه باشد بزرگ و بی‌نظیر ‖ سند و سنداره زنیم ست ای دبیر

سام گیس آمد بزرگ و هم شریف ‖ سیب و هم سرگشته حیران ای ظریف

سود زیان و سود نفع است و سیخ ‖ تغز و سیناغ است آن بیدریغ

سوسک آمد شپه و سر بنگ نیز ‖ همچو سیمرغ ست عنقا ای عزیز

سارک و ساروک و سوران شارک است ‖ سنگخواره شد قطا ای حق‌پرست

سندل آمد موزه و کفش پای ‖ کشتی کوچک هم ست ای بینوای

مثنوی در بحر مجتث مثمن مشتمل بر دوازده بیت پنجاه و هفت لغت سی و چهار

ستاره نجم و سماوات و سپهر هست فلک ‖ ستاره ‖ سپنج ضعیف سر و سرشش و سرشته هست ملک

سبک خفیف و سبکسار فارغ البال است ‖ سپاس منت و لطف و سپرده پامال است

ستیغ همچو ستیز و ستیزه جنگ شمار ‖ سپهبد است خداوند فوج بی‌انکار

سپاه و شوکت و سان و سحاب است نظیر ‖ سوش ماننده ‖ سوار فارس و سار است اس و شل تعبیر

سعو جنگ و سدا بانگ شد سپیل صفیر ‖ ستا دعا و ثنا سرنوشت دان تقدیر

سکیله و سجاک آمد فواق و سرفه سعال ‖ سلیقت ‖ سنج معنی ضیق النفس بود بی‌قال

سگال فکرت و سمر و احدیث و فسانه ‖ سکال ‖ سکا و فتله کوه و سغانه تهیخانه

سیمغ باشد و سیمغ خوشه انگور ‖ ستاخ همچو ستاک است شاخ تو بی‌روز

ستوه عاجز و محزون سمر و نسبت عجیم ‖ سکنج گنده دهانست و سهم باشد بیم

سمینه جامهٔ باریک ساز و سامان زر — سمیره خط و نوشته شمار و سخت گرفت
سرول کینه و سمر او هست هم و خیال — ستاده حیله و مکر ستیهش ست جدال
سوبین غفلت و ستیر و قافلست و حکیم — سنار زوج این و سناغ هست عقیم

نظم در بحر مجتث مثمن مشتمل بر بیست و یک بیت و نود و شش لغت نسخ جارچخه

سرو کو هست غنا سوگوار ماتم دار — سکند و طی و سیامه بود زن بدکار
ستو ستوقه سره جید و ستی فولاد — سرب شد آنک و سیم نقره بی انکار
سکو بود شنبه و سقان سپارگاو آهن — سلاک شوشه سمند اسپ تیر پیکان دار
سپنج و سنج جلاجل سکافه مضراب — سنار معنی طنبور است ای هشیار
سدوس نیلبرجی باشد و سکاهن کٹ — ستاد و سونش و ساده براده را انگار
سپید زمین و ستدا آنگیر و سومه رشد — سبد طلحلب و سکساک زمین ناهموار
سپنجه لوزک و سکست سپاک و شکل — چو سپک کاخر و سوسه ست کرم گندم خوار
ستور دابه شتر بغل و سهر ست بقر — سغر جو سنگه و سیخول خارپشت شمار
سپیده شد فلق و سانوز و خرمن ماه — سپتاه نجم و سپهر ست کرهٔ نار
سریر باشد و سرپیس همچو سرو و سپیه — کمان ابد و سپندار شمع و اسفندار
سپیت فضفضه و سرغیا بود ثمال — سداب فیجن و سمرم ست جشن اولدار
سپیر هجینه و کسیر پاس همچو سبز کوبه — شمو و باشد و سه بیله پسر بیلکدار
سپاس شکر و سپیر ست سیراخ دعا — سنه بمعنی لعن و ستا و دوان لسپار
سترک همچو ستنه بود قوی هیکل — سترگ گنده و ساکاره هست خدمتگار
سرشک اشک و زرشک و شراره آتش — سکاره هست زغال و سپنچر است شرار
سیاه اسود و سرخ احمر است و سبز اخضر — سپید و ساچی ابیض شمار و هیچ خسار
سپاغ نانخورش و سیر ثوم سرکه خل — سرشش شرط و سرشیم چو دبق و سیراستار
سرشت طینت و ساویز نیک خلق بود — سبوره پهنه سیاه ست فاسق و بدکار
ساده شمار دهم روز از مه بهمن — که روز جشن مغانست و نیز شعله نار

سرول حقه بود سیمتاخ بخیل و سیمنر		دعای نیک و سر انجام هست آخر کار
سکیزه جنگ و سراکوفت طعنه و سیخود		تواضع آمد و سنکاش شک بی تکرار

نظم در بحر هزج مسدس مشتمل بر چهارده بیت و پنجاه و هفت لغت مع سه نسخه

سراپرده قنات و خیمه انگار		ستووان دخمه و سپریس مضمار
سگستان سیستان زابلستان است		سبایل هست دار الملک سندها
سپاهان اصفهان ست و سمرکند		سمرقند و ستخر اصطخر پندار
سبارک و سپارک و سمارک		کبوتر سار شارک هست ای یار
سماری فلک و سبناک ژورق سل	سمردان	سپست سرد ابه بتخانه سراوار
ستم بیداد سرهنگ و سرآهنگ		امیر لشکر است و سخره بیگار
سکاسه چون شکاشه هست قنفذ		سگ آمد کلب و سپنا اوست هبا
سمندور و سمندوک و سمندول	سمندل	سمندون و سمندر دابه نار
سراگوش و سراغوج و سراغچ		سراغوش ست گیسو پوش ای یار
سپرغم چون سپرسم ضیمران شد		سپند و اسپند و سرسه سرمق انگار
سفاهن شانه سرسه کحل و سپندان		علاة و ساج تابه سنبه منقار
سمک ناوان و ناوانی سبک سر		فسره و ایه سبک پا تیز رفتار
سرسچه باشد و سنگانه صعوه		سرسچه مرغ سقا ای نکوکار
سگرنه قنفذ و سگلاب و سگلاو	ن	چو سگلاو پیت قند نزای خوش اطوار

مثنوی بحر تقارب مثمن مشتمل بر سیزده بیت و چهل و دو لغت مع دو نسخه

سپش نمله و سارخک لق و ساس		عسک سوفچ و کرم گندم شناس
سغو وست سفر و دو هم سنگخوار		دگر سنگخوارک قطا یاد دار
سبو جره و ساغر و سکاتگین		دگر ساتگنی جام ای دوربین
سپندان تبارکیست حب الرشاد	سپندین	سفیبر ست شو نیز ای با مراد
سراسیمه حیران گسد و سیمیار		اشاره کن و رمز گو یاد دار

سکز مصطکی سندروس سندروس — دگر سندره چندرس بی فسوس
سرندست نرموره و سام نار — سراچه خم ما کیان شپه پا تا ودا
سپاناخ شد اسفناخ و سیال — گل یاسمین ست و سیرم ذوال
سپرپوش دولت سرای شهان — سمانه است سقف و ستان آستان
سنج شد نمک سوخ باشد پیاز — سماروغ کماة شد ای با نیاز
سماچه چو سانا نچه سینه بند — سرانداز شد دامی بی گزند
سنه همچو سنهار ای کامیاب — زن پور سپیدان بلا ارشیاب
سپهی بی نخ ستا و سراوند زرد — سپی هست اسپید ای نیک مرد

سانا کچه

مثنوی در بحر خفیف مشتمل بر پنج بیت و هفده لغت مع یک نسخه

سرریش ست وراس و سکنه پیال — سل زیه باشد و سپر زطحال
سمچه زندان و سلاک شد بیزاب — سقری و ساغری سرین دواب
سیخ ست و سغرنه بی انگار — قنفذ و سوسمار ضب بشمار
ساوه بی ریش و خالص و نادان — سیما دست سوره قرآن
سونش آمد براده و سوهان — مه و سیر تیر و سان افسان

سنج

باب الشین مثنوی در بحر رمل مسدس مشتمل بر چهارده بیت و پنجاه و چهار لغت مع سه نسخه

شاخ فرع و قرن و دخریص و زیاد — هم شلیج و پاره و دست و چکاد
شرفه و شرفاک و شکنبوا لیا — شکشک و شلبو بدان آد ازبا
شنگبیل و شنگویل و شنگلیل — شنگبیز آمد بمعنی زنجبیل
شوربا ج و شوربا باشد مرق — شوربایج شوره القر بی رهق
شاره چیره هست و شادیچه لحاف — شادگونه تو شک آمد بی خلاف
شوشو آمد ارزن و گاورس نیز — شاخل و شاخول ورنج ای عزیز
شوغ همچون شوخ باشد چرک و ریم — شاش و شاشه هست پیشاب ای ندیم
شست و الانست و دهلیز صغیر — شادوی گهواره پوش ست ای نبیر

شفشف اصل وشفش فرغ وشنگلم		نیز شنگلک خوشه یعنی سنبله
شغب گنبد سلنگک آمد ناودان	شوله	ششنگ وشلته سباطه بگیان
ششنگل آمد دزد وشوربز وشیمز		بزرگر شهلنگ لواقت ای عزیز
شاهرن شابورن وشابوگان		سعدی پولاد وشتید الست چون ان
شاکر وشیکار وبیکار وشوان	شالکار	هم شبان راعی شدامی وشن دان
شند منقار ست وشانک حوصله		شیون افغان شوغ وشوخه آبله

نظم در بحر رمل مسدس مشتمل بر ده بیت وسی وهشت لغت مع یک نسخه

شاوران نام ولایت شهریار		شمر وشاهیده دان پرهیزگار
شاک وشاباکی وشاباک وشماخ		شینه بند وششامه روپاک وخمار
شاپوردو شادوردو شاورد	شاپورو	شاهوردو شابو وهاله شمار
شوشک وشارشک وششو ازین		شاشک شاشنگ تهو یا دوار
شمس همچون شقشه وشوشه سلاک		شوکه باشد ناوچه اسپ کامگار
شوره گز نل آمد وشیر وششیر		آبنوس شمشم اشد اذن فسار
شاه افسر باشد اکلیل الملک		شاهدانه تخم بنگ آسے ناهدار
شوگل وششگور وشنکوک ست ششک		فالکه شفشف کتبه وششلور ازار
شیشک وشیشاک باشد بیخانجه		کبش بکیاله رباب چهارتار
ششت زنار وزن انگشت ودوی		زخمه وزهگیر وششپیل وگرار

مثنوی در بحر متقارب مثمن مشتمل بر نوزده بیت وهشتاد وپنج لغت مع چار نسخه

شمر آبگیر ست وحوض صغیر		ستا هست حیوان بسیار شیر
شکم بطن وشلفینه وششلفیه		کبس سنافر نشط وکتف کتفش
شباشاب وشیشاب آواز تیر	شلیخ	شغول وشخیل ست بانگ وصفیر
شناچون شناه وشنا وشناب	شناه	سیاحت شمار وشماره حساب
شلم صمغ وشبیاره الوشم		سر شیر وشیره عصاره شده

شخال و شخا چون سخن شد خراش ‌‌ — شخو چون شنفو پشیه آگاه باش

شخام است و شخلیر سرای سخت — شبالنگ چپه ای نیک بخت

شکنج و شکن چین و شغولان کمند — چو شاماخ و شاماخچه سینه بند

شگون فال نیک و شکوه است بیم — شخیده است سرای سخت ای ندیم

شنوندا چو شنوا سمیع و شنوا — اصم شاهکال احول ای با نوا

شلوک است و شلکاز لوچه شکنبه — خراطین شلک دو خفت ای ارجمند

شکنبه شکم و شلاخ آهو کمان — شکاه و شغا چون شکاهیر دان

شهه شنبه و شیهه بانگ فرس — شنه بانگ عام است ای نکته رس

شپایوز و شیپاره بیواز دان — شپادیز حق گویی ای رازدان

شمنده دلیر و شمن بت پرست — شنابست سرعت شلنگ ست جست

شران غیث شد قوس قزح سحاب — شخانه بمعنی تیر شهاب

شالنگ کعب و شنغ قرن ثور — شکنبه دره شیوه و دستور و طور

شکرفیده لغزیده شکیبا صبور — شکرده بود چابک و شیپشه سوس

شاهنگ شعری شد و عندلیب — شاغنده گندیده هست ای لبیب

شنوی در بحر سریع المطوی مشتمل بر هفت بیت و هجده لغت

شنیب لیشب است و کمان و شنار — شخش و سباخت بود و ننگ و عار

شیتره شد شطرنج و شبیسه — قاقله خنده بدان بی نکیر

شد زو شید شد اسم خدای — شبشله خوابیدگی دست و پای

شنج سرین باشد و بینی گره — سخت زمین هم بود ای حق پژوه

شارک و شاره شد زر زور و میش — شمیره خارش شد ای نکته رس

شانه و شان خانه نحل عسل — شنج بود قشله و شوره جبل

شار بود بلده و نفش شیاره — مرتع و شمیز بود بیشه

نظم در بحر مجتث مثمن مشتمل بر نه بیت و چهل و چهار لغت مع یک نسخه

شکوه دبدبه و عظمت و شمیم فراز ‌‌ | شکول چابکی است و شکیب صبر و قرار

شکار و شکاره و شکال و شغال ابن آوا | شگفت سقف و شگفت است ...

شلم چو شلغم و شلغ است یعنی سلجم | شرنگ حنظل و زهر است و شنگیا عیار

شوال همچو شوار و شوات شهناست | شتر بعیر و شترگاو زرافه شمار

شمال شمع و شبستان حرم سرای ملوک | شعوده هفته شعف شب چه شوقیص نهار

شیان یعنی پاداش و هم دم الاخوین | شخار هست قلی و شنگ است سهم الفار

شکنجه و شفع چون شفع ... | شکوفه قی و گل و ... میوه دار شمار

شکافه زحمه و شوب شکو ... ستاره | شوال ... شاشوله شماله ...

شلیقه ... باغ است شکوله | چو شنگ ... ظریف است ...

مثنوی در بحر مضارع مشتمل بر پنج بیت و ده لغت

شلیت شلیله و شلیده و شنبلید | ... سپید و ... شید

شیوا بود فصیح و بلیغ و شنگر ... | شبتاب ... شکوخ و شکوفه ... لغز

شپل و شپیل شلیت شافت ... | شدف ... شیار ... روان ...

شرنگ ... | شهر ...

شیراغ پیشواز و ... | شیشه ... کسوت کهن

مثنوی در بحر خفیف مشتمل بر شش بیت و دوازده لغت

شوخ بی غیرت و لمیسه بود | شهر طرف است و شیب نهیب بود

شوهر و شوی زوج و شفت بخیل | شاعت ... شکنجه ... ذلیل

شاد باشد خوش ... بسیار | ششت مغت و صنم و ... هموار

شنبلیله ... شد و شمار | هست ... سپید ... کار

شایگان ... سلطان | شیفته عاشق و شمان گریبان

شاک ... و شکلونه | باخته و شادی است ...

باب الغین مثنوی در بحر رمل مسدس مشتمل بر ده بیت و بیست لغت

غنج ناز و غناک چو خرچین سرین | غرم و غرغرم و غرم باشد خشم و کین
غلبلبین غلبکن بی ریب شک | ور زبان هندوی باشد [illegible]
غال کهف کوه و سوراخ سباع | غانه زنبوردان و [illegible]
غلغله غمیو و غریو و غغان | غنده فرتوت نادان و غامی ناتوان
غاش باشد خوشهٔ انگور جام | کنده [illegible] بانگ سخت ای نیکنام
غنجموش و غنجرش چون خرک غنغ | هندوی [illegible] شمار ای پاک مغز
غوک چوب آمد [illegible] و بس | گلی [illegible] هندوی ای نکته رس
غالنک و غلتنک شد [illegible] | غرغره باشد گراره ای دل
غزنو و غزنین و غزنی نام شهر | غوغ نام ملک هست ای شاد بهر
غیغنج تیغ آبدار و [illegible] | غیر سندان باشد و جای [illegible]

نظم در بحر رمل مشتمل بر هفت بیت و سی و پنج لغت

غرمبان و غلتبان شد غلتیان | غوره غرچه باشد و [illegible] جهان
غارج و غاره شراب [illegible] | غاو گاو دشت و غناره گاوران
غنجر و غنجار غنج و غنجه | غنازه و غلغونه گلگونه بجوان
غمغمه و غوله غرنگ و غنت سفینه | غرزن قحبه غراچه قرطبان
غلغلیچ و غلغلیچ و هم غلیلیچ | غلغلیچه گدگدی هندی زبان
غوشت [illegible] غلیچه رند | غول شد گوش و [illegible] توامان
غسل خطمی غرشته از غربود | غرو نائی و کاک و غیشه نیستان

مثنوی در بحر هزج مثمن مشتمل بر نه بیت و سی و سه لغت

غلیواج و غلیواژه و غلیواز | [illegible] چابک و [illegible]
غرسینه [illegible] و [illegible] ست | غرغره [illegible] بانگ غرش گوش
غنچ غنج و غرغر است معشوق | غزن [illegible] غالیه زلف معشوق
[illegible] ست غلبیز و غرزن | چو غرویزن بلا شبهه [illegible]

غلیشنگ و غلیون چون غلیزن
غلاب قعر حوض و غلیبه روزن

غژه آواز و غلبه زجر و نهرشت
غراس و غرس و غرش خشم و قهرست

غسک کتان و غلغج سرخ زنبور
زلوچه باشد و هم کحل سے زور

غلیله شد اضطراب و بیقراری
غریزا ... بر و بارے

غریغ تفخ خشک و غوشاک و غوشا
دگر غوشا و پاچک هست و شفا

باب الفا مثنوی بحر تقارب مثمن مشتمل بر بست و دو بیت و هفتاد و دو لغت مع دو

فرون و فروت و فراوان کثیر
فروکش مقیم و اقامت پذیر

فرهنیده فرهی شوکت و آشکار
فرهیده شد مردم هوشیار

فراویز و فرویز باشد سجاف
فرهم حزن و فرخاش حرب و مصاف

فلاد و فلاده فلیو و فلیو
عبث هست بی سود و بیباک ریو

فرخشور همچون فرسته رسول
فروهنده باشد ملاک بعیدول

فراغ و فروغ و فروزست نور
فریبست مکر و طلسم و غرور

فراک و فراگین و فرگست نیز
فراکن بود چرکن ای باتمیز

فرد هر بود جوهرست عرض
فراجله جانب و فام قرض

فسون رقیه فرهنگ علم و ادب
فرزینه چقاق دان و حطب

فروکاس دان هست خس و خسیس
فرومایه دون سفیه ای انیس

فغستان صنمخانه و فغ صنم
فره پیش و فرتاش ضد عدم

فراهست چو فرباره شان و شکوه
فراخور سزاوار ای حق پژوه

فراسوشت فرش صندا زبست
فسانی و فسانینده افسونگرست

فراونده فرونده و فرخنده
شمارست و فرجایگه مقبره

فخیرست مهار ای ارجمند
فسان سان و فتراک ان صید بند

فرازست مفتوح و بسته و نیز
پس و پیش و پست و بلندای عزیز

فریح و فرشیت ترسے اگر
فرخیز و فرس اندخرامی

فراک ست فرق سر و هم کله		فلاسنگ پلخم فسیله گله
فلاده سر اسپ و فرهنگسار		بود فنج و فرخش کهنه شمار
فهانه بود پایه اسپ نامدار		فرسپ ست شهتیر و فرغار
فلرز و فلرزنگ پس خورده است		فروشک چه پلغند ای حق پرست
فرخج ست زشت و سرین دو آب		فش و فر بود یال ای کامیاب

مثنوی در بحر هزج مسدس مشتمل بر شانزده بیت پنجاه و هشت لغت مع سه نسخه

فرامش و فرامش همچو فرموش	فرشت	ضمیر حفظ و فرالیش ست بیهوش
فرانشا همچو فنجا ای حق اندیش		فشنجیده فرزشت و فرانیش
فروبر و فروبین ست برینا		فرازین ضد آن فلغند به چنین
فغاک ابله شد و فرجاد و فرساد		بود دانشور و فولاد و پولاد
فسوس افسوس استهزاست ای یار		فسانه قصه بی اصل پندار
فرش ست آفرین فرنه نفرین		فنه و فرور آبرو همچو بی کین
فنغنوده و فیروز ست پیروز		فرسنا ست بشباک لیل نوروز
فرود و خسته و بریان و فغیاز		عطا فرخچ تیش و حصه و ناز
فرود اسکفه و فرگاه حضرت		فلنج آنماز و فرسنداج امت
فیادار و فیار آمد چو فیدار		فیادرشه بمعنی پیشه و کار
فخن وسط گلستان است و فرهود		درست و راست و فرفرهود و زود
...رش و فشافش بانگ تیر ست		فروزیده منور بی نکیر ست
...فقر شمار و فرسه وران		بلا انکار رب النوع انسان
...ع خطا فنت و فرفور	فرغور	دگر فرفور طیهو جست بی زور
...ست و فرواره چو فروآل	فراواله	دگر فربال باخانه بی قال
...و فدرنجاب فرسنباک		بود کابوس و فرخنده مبارک

بحر خفیف مشتمل بر پانزده بیت پنجاه و نه لغت مع سه نسخه

فود بود و فلات باشد تار — فش بود یال و شملهٔ دستار

فند مکر و فریه خود راسی — فرم و لیستنگی و فگار و افگار

فرفیون ست حافظ الاطفال — فیلفوزه حضض بلا انکار

فاژه و فاشه و فاژده تو بار — فوب باده بان فزون بسیار

فرده چون فرادره فدرنگ — نیز فند منده و فرد رست شیحار

فوز پوره آمد و فرخش گفل — پس فراک ست شپتای دلدار

فرزد و فرز بود و هم فرزان — حکمت و فرزج عرضه پندار

فام رنگ و فغتن شما شکل و شکل — فاش پاش و فشار دان افشار

فغن آمد چو فرگن و فرگند — چو فرکنده فرز است کنار

فنجر و فنجه کلان کیسه است — فنج مشتوق و فرزوگر انکار

فرهست و فره شوکت و فرگفت — بحکم فند جام هست آخر کار

فلخان و فلاخن و فلخم — فلخمه پلخم و فشار افشار

فرغ جوزه فروک مرغ جوان — فرکست شیره بود ای یار

فرچید آمد چهار فرزند — ولد و فنه زرا بزرگ شمار

فرفر و فرفره چو باد فرست — فخت بهین ست ای عجب شعار

(فرنیون — فرونند — فروزه)

مثنوی در بحر مضارع مثمن مشتمل بر سه بیت و دوازده لغت مع یک نسخه

فرناس و مرد ابله و فرتوت پیر زال — فرهنجه فرهنگ جمال خلق خصال

فرزام در خور آمد و فرخاده چیره دست — فرتود مسخره شد و فرهست جاوید

فخنید خنده و فلخوده بی گزاف — فخلوج هست و فخله گرباک نخلید

(فرتود)

باب الکاف مثنوی بحر خفیف مشتمل بیست بیت و هفتاد و سه لغت مع ...

کبت نحل و کلاغر زنبور است — کارتن عنکبوت بی زور است

کربس و کلمیده و کرباسه — ... و کرف ... جلیاست

کد ... کا ... — ...

کرک همچون کلنجک و کلنجنگ　　هم کلنجار را بدان خرچنگ

کشفو استلیم و کی شهنشاه است　　کلبه و کلان و کوی شهر است

کیش ترکش کماچ همچو کمان　　قوس و کرک آک قلعه اش بخوان

کاج و کاژ و کلاژه همچو کلاژ　　احول است و کرشمه غمزه و ناز

کن مکن امر و نهی و کم اندک　　کت و مت شاه و بیدق بشناک

کژ و مه و احسن و کناک زحیر　　شد کلن با عنبر و کشاک ضمیر

کوز و کوژ احدب و کل اقرع　　کوسه بی ریش مرد و کل اقرع

کوتی و کوپیاره پینک و کپیان　　هم کستون [illegible] قپان

کرکرانش چو کرکره کرجن　　هست نخشمز و تانی برادرزن

کوس نقاره و متضمن و کرکام　　طاقت و مقصد و کراز خرام

کفچلیز کفچه کفچلیز ای یار　　هست مخصوص بشتاب و انکار

کاوکاو است جستجو کردن　　نطق و ادراک و کارزار ستیز

کدخدا است صاحب خانه　　کند و کندآور است مردانه

کاغ کاغ است بانگ زاغ ای یار　　کوکو آواز فاخته پندار

کتل اسپ جنیبت و گفتار　　خنبع و کنبع و [illegible] شمار

کانمله کاکیان و کابیشه　　همچو کاغاله هست و کاغیشه

نیز کابیره بشتاب و انکار　　تازی جمله مفتست ای یار

در بحر خفیف مشتمل شش بیت و بست و سه لغت

کاسچوک شد شغنه　　کاس طبل بزرگ و خوک نرست

شمار و کالبه　　فاخته کوکله چه شانه سرست

موزه شمار و کام حنک　　کاچاک و هم کلال تار سرست

آتش کده وخ کرباسه　　کوره آتش و کلال کوزه گرست

زمالات کوه و کوشه جبل　　کفش و [illegible] کلاک [illegible] شست

کوبه و کبت محجم و حجام | کاره سکلین گراز خشت است

مثنوی در بحر تقارب مثمن مشتمل بر ابیات وحشی بیت نود و نه و لغت صد و پنج

کره بچه اشتر و اسپ و خر | کبی و کپی بوزنه ای پسر

کلیوا اثر چون کور کوشد زغن | کراکر بود زاغ ای جان من

کیا پهلوان و خداوند شاه | کیا جور و انابت بی اشتباه

کباره کواره کباره سبد | کباک و کیال است حبل مسد

کویش و کوبیشه بود ظرف دوغ | کماس اندک و کماشته باشد دروغ

کواشه کواشش و کواسه کواس | بود طرز و قانون گروا دیاس

کجین و کجیم و کژین و کژیم | تو بر گستوان را بدان ای فهیم

کنا تنگ شد جا کم و مرزبان | کیا زندش پادشاه کلان

کراست ساکف کواده و صید | کلیدان کلیدانه قفل ای رشید

کشتو چو کشتوک باخسه کلاژ | چکلوا بود چوک ای پاکباز

کلفوست تنک و کشور و کجور | زرینا و ریخ و وخ ای باشعور

کفشت کمیش و کنش چون کنشت | بود مغبت قوم آتش پرست

کمایوک و کایوک و دیگر کما | چوکابک فنیده شد ای رهنما

کوپیرا رحض بی آب هم شوره زار | سرالبت و گلچان سپاده شمار

کدنک و کلوتک چو کودنک نیز | کدین آله جامه کوب ای عزیز

کنندست و کندیل تازی خناق | کهیت است بی شبهه طوق و نطاق

کور همچو کوراب و دیگر کبیر | سرالبت و کوزی بود [illegible]

کواژ و کواژه بود سرزنش | کفا سختی و رنج ای خوش [illegible]

گراه و گران و کناره شفا | کره فلک خر وستا [illegible]

گموز اندوه و عیش و گرتاخ خرم | کهب تنگ شد کاریز ار [illegible]

کیا باد جبروت و کیهان جهان | کنش فعل و کیفر مکافات [illegible]

کباده چه رسوا و کودن ای عجبی | کشیبن سست وی کودک صبی
کلاه چو پیاله کلیزه سبو | کراژه بدان تنگ بی گفتگو
کهین خرد و کشور زیا شد بزرگ | کلان مهتر است و بلند و سترگ
کدیور بدان باغبان ای لبیب | دگر صاحب خانه و هم زرگر
کلاته ده و فرسنگ و هم حصار | کرازست چون گرز و گرزه د مار

مثنوی بحر رمل مسدس مطلب بیست و چهار بیت یکصد و سه لغت مع پنج نسخه

کردگار است هم خدای عزوجل | گرزمان عرش و فلک کیوان زحل
کاروار و کارگذار باشد وزیر | کارگر صناع و کور آمد ضریر
کیک شپش عفن و کنه باشد فراد | گستل و گسستگ جعل ای بامراد
کرگس آمد نسر و کاورک آشیان | کرکما و کرکرک صعوه بدان
کشدم آمد عقرب و کردم ست نیز | کربسه چلپاسه باشد بی جحود
کنج و کنجر ایذان فیل کلان | کرگدن چون کرگ کینه ابکیان
کوهه موج و کرنج چون کریز | کماره و کاسه تواره ای عزیز
کشکو کشکاو کشکاب آش جو | کشک پنو کند قند ای راستگو
کشنگ [illegible] کرسنه باشد [illegible] | پس کبستا حنظل در جیع آمد در بیرنج
کرده ی و کرده بین باشد کلیم | کبه بیرایان و کوهنش جیک بیم
کالبتان کشتیان کلبتان | پس کچاسه [illegible] قاشقه بدان
[illegible] وان و کوکنا | [illegible] و کلونده [illegible]
[illegible] لب [illegible] کیست | حنظل و کبر [illegible] ای حق پرست
[illegible] چون کرت [illegible] | کبک و کاهوش [illegible] ای بی [illegible]
[illegible] باشد [illegible] چشم | کاسه [illegible] سست و کلفت [illegible]
[illegible] | هم [illegible] ست ای ندیم
[illegible] چون [illegible] | [illegible] ان و [illegible] پاره

گوریه حمله بست و قربوس و شام | گوبکه قفل و حباب و کاسه جام
کنند و کنده وک و کت و له و کنور | چون گنو کشند موج هست ای پرشعور
کاد حرص و کاله و کالا متاع | گرشه و کبنوره مکر هست ای مطاع
کنفچ چیچه گه گنفیز ای هوشیار | معنی فه کفلیز زآزل یاد دار
کالم آمد شیب و کابین صداق | پس بدان کنگا که خطبه بی نفاق
کنار آمد شهر و کلده ارض سخت | کشتی آمد بشیه گزنیج درخت
کاج و کاچ و کاش لیت و کی متی | پس کجا این و کسی من ای فتی

مثنوی در بحر هزج مسدس مشتمل بر سیزده بیت و پنجاه و چار لغت مع سه نسخه

کنانه فنده کاواک بی مغز | گراشه طرز و کنجک طرفه نغز
کمینه سفله که کاسه بخیل ست | کمرکش پهلوان کشته قتیل ست
کیا جوهست دانا کمله نادان | کنوره خارع و کانوره حیران
کسنده ناکس و کس مردم اهل | کواسیمه کوا شیمه بود سهل
کنام آرامگاه و آشیانه | کباره چون گواره هست لانه
کمیج و کاز و کلباب شد قدارق | کاییسا دیر و کاره لشتواره
کسید افزفه و کفشیر تکار | کتیران ست قطران کود انبار
کده بیت و ده و کاچال و کاچار | متاع خانه و کرباس و
کتاک مسات کنیز آمد پرستار | کتنبر چون کتنبل هست
کماک باشد نقار کشنار بسمل | کجابه چون کجاوه هست
کشه آنکس که پیچد پشت خارست | کلند منقطره کلیاش
کیاکن ناموافق هست و کنتور | ثبات و کامه مقصد
کراغند و کراغند شد فزاگند | کلوته طاقی ست و ک

مثنوی در بحر سریع المطوی مشتمل بر نه بیت و سی و دو لغت

گوریه لیو و تشباسه شالم تنج آب | نشنز ... بود

کوچ بود احول و چغند و رسیل ‌‌ گرگز و گرگوز بت ازی جمیل
کاچه زنخدان بود و کب دهان ‌‌ کباب بود دست و کمر شد میان
کابنه چشم و کفل آمد سرین ‌‌ کش بغل و سینه شد و کیش دین
کباب بود تیهو و کتوش قطا ‌‌ کرک دجاجه بود ای با عطا
کفتر و کابوج و کبوتر حمام ‌‌ کوه و کلیک است چه بوم ای همام
کنده بود خندق و کاخ است قصر ‌‌ کنگره شرفه بود ای شاه عصر
کنجلاک و کنجل و کنج است چین ‌‌ کوت چه کون سینه و کونه سرین
کاخر و کاخه بر تبان مطر ‌‌ نیز بود زردی کشت ای پسر

مثنوی در بحر مجتث مثمن مشتمل بر هفت بیت و سی و یک لغت

کمروغ مهره گردن کند تنا رکب ‌‌ کلیک کالج و کالیج شد خنصر
کلوک بی ادب و بیحیا کلوک امرد ‌‌ کلنج همچو کلیج ست عجب کینه حسد
کلند همچو کلنگ ست مخفف و کوپال ‌‌ گمیز هست و کمانکس ای خجسته خصال
گراز و جه صله و کلمه و کلب منقار ‌‌ کبده ملازه کلاک خنصر است ای دلدار
کلیم شوره زمین کو و راز عن دامن کوه ‌‌ گرو و چاه عمیق و کشن بود انبوه
کناغ جانب تارست و کرم ابریشم ‌‌ کماله فر و کبیده است و کبد ابریشم
کنز زاویه کده او شده سراسی یا ‌‌ کنات ساحت و مضمار و تخته شعله نان

ف و فارسی نظم در بحر خفیف مشتمل بر بیست و چار بیت و هشتاد لغت صحیح یک نسخه

...رست و دشت و گرد غبار ‌‌ گلستان باغ و گرد باد اعصار
...ش است گاودی ناودان ‌‌ عیس کلنده بود زن بدکار
...ور و گند نا گتراب ‌‌ گل نار است بی گمان جلنار
...و گوال هست جوال ‌‌ همچو گوبان گواه بان بسیار
...گ از نیشتر است ‌‌ گرز و گوپال شد عمود ای یار
...ست و گوسپند غنم ‌‌ گله باشد رمه بلا انکار

گرد و گرده سفال گگاه بار — غباره گرد و زمین ناهموار

گدیه و گدرک سلاح جنگ و گرنگ — معرکه گیب سخن گمیز فرار

گشن نرگاو میش و هم گامیش — هست خاموش اشی گستو شعار

گروش آن نطفه بود گروس — ظالم و گنجه دم بریده حمار

گروشنده هوام الارض بود — همچو زنبور موش و گرشه دم ویار

گاو آهن سکه — گورک آمد بمعنی خنیار

گاله و جوال و پاغنده — گاز دم بوق گونیا مطار

گرس چون گشن هست جمع و گراس — لقمه گبهه هست و غیار

گنده جا هست و گندمه ثالول — گوت و گونه را بهین پندار

گاف همچون گزاف و گزم لاف — گرم باشد غم و گریغ فرار

گنج و گنجینه و گنبه — پس گره بمعنی اظهار

گازرک صعوه باشد و گنجشک — هست عصه و گرده نوعی مار

گره همچون گرپا هست و گزیت — چنبره گبجور شد خزانه دار

گول نادان و گیغه و گیغ — گرفر آمد ... مکار

گازه باغچه و ... — گاز جای ... انکار

گنگلاج الکن و گنگ ابکم — پس گرانگشت را هم بشمار

گربه ... و گیاهچ — بحالف و گوش ... الفار

گیسو و گیس ... زبان — گور جاش هست و لون هم

نظم در بحر متقارب مثمن سالم ... بیست و چهل و پنج

گهنبار کهبار ... روزدان — گرد روهی شد ... خلق

گنیان ... گریاست ترش — گهوانست و گیبان ...

گرمن ... گرانی ... — گو و گردان و گروشته ...

گشنه ... — گلیت آب و لعاب

گول دبق و گر گلینه شد چو تنلین
گلگونه بود طاقیه بی گمان

گلاله بود زلف و هم پیرهن
گروس آمده موی باف زنان

گهر اصل و دُر گوش ماهی صدف
گر دوازده بار آمد و گت کلان

گر کوه بود پشته و گوه پست
گرینک باشد مغاک ای جوان

گراز و گرازه بود خوک نر
گوزن و گوز جهانگه هندی بان

گرند و پشنجه شد و گند راغ
گرستو پشت و گرستون گیان

گلیچه فراق ست و گیراعال
گلو حلق و گوشتاب بود لو زبان

گز زردک و گوز هم گردکان
بود چغندر و گشنیز شد جلبلان

گران و سنه گندم و جو گرینج
برنج ست گاورس جاورس خوان

مثنوی در بحر رمل مسدس مشتمل بر چارده بیت و چهل و دو لغت مع یک نسخه

گرنه باشد ابجد گوم اذخرست
گال زور و جال و کمر کر جب است

گزم و گز طرفا بود گاری گذر
گر گگون شد بد نشان ای ناموَر

گش خرام و ناز و خوب و گشت زشت
گش دل و گش بلغم و گشتا بهشت

گرزن و گرزین بدان تاج کیان
گاز نیش و قفل شد ای روشن بیان

گاگ اورنگ ست و هم اسم خدا
نیز صانع باشد و گریان فدا

گیغ و گرغ و گرف گشنه قیر
گنگبار گوگرد و کبریت ای خبیر

سفت ست و گیپا لب جیب
گوک و گوا کمه شد و شاب و ریب

گیج آمده هم یاوه
گرده نغ و گوهر اصل و نژاد

ت و تخت سلطان بجلاف
گیخ آمد جل و شد آن بجای

مه سره و گرهست حا
گوشواره قرطه و گوهش سوار

گار و گگال ست نیز
گو همی گرد انگ جل ای پیشه ور

هندوی ای کامگار
کمشلا بی گمن گرم چوب خوار

نام و گستاخ ست چیر
گیج سرگردان و گر

گلخن آتشخانه گرد را بی گیا | هست واجب چند همکن بی ریا

مثنوی در بحر هزج مسدس مشتمل بر هفت بیت و بیست و چهار لغت

گرفته لعنت و لنگل ظرافت | نگله شکوه گزند آسیب آفت

گزیده هم گزیده هست چاره | گسیج و هم گسیجه شد تواره

گوازه و گاوسنگ آمد غنازه | بود نگالونه و گنجاره غنازه

گران ضد سبک هم خند ازان | گرایش آمد خراش و هم پریشان

گریبانه و گرپال غربال | گزینه بنک مسکه هست بی قال

گلیک هیچ گه گار نیست شمار | گدا درویش و گاز هست منقار

گرانجان پر فنا فی گرانسر | سپه سالار و گنداور دلاور

مثنوی در بحر مجتث مثمن مشتمل بر چهار بیت و هیژده لغت مع یک نسخه

گرست طامع و گرذنگ هیچ کرکل | سفید باشد و دیوث گشته شد احول

گراد جامه کهنه گرینه شد کرباس | گلیم کملی و گورب توبا تیا شناس

گزینه خاصیت و گنجب گسیل پامال | گواه بینه هست کشاد نامه مثال

گریس مکر و فریب گرا نجیب مسیل | گروغ کذب گروه و گروه باشد خیل

قطعه نظم در بحر خفیف مشتمل سه بیت و هشت لغت

اسپهبهی کمنوز پرهیزی | این چنین با دیت بیاد آورد

گنج افراسیاب و گنج عروس | گنجبار است و گنج شادآ…

گنج دیبیست و گنج سوخته نیز | گنج خضر است و گنج باد…

باب اللام نظم در بحر خفیف مشتمل چارده بیت و چهل و پنج لغت

لاو دیوار و چینه و دیوار | لیچ برهنه شمار و لیچ

لتره و لیتره فند و مایه | لالا لالا بان و عبد و فنا

لهنه و لهبله بود نادان | لول بی شرم و نخلع است

لوغ دوشنده دان و نوشنده | لانه آوازه و آشیان

لیو شمس ست و لوخن ست قم　　لخچه و لخشه شعله هست شرار
لوث عریان لگام بی شرم ست　　لنج لنجب خرام ناز شمار
لغ زمین بی گیاه و سر بی مو کے　　لب شفت سیلی ست طرف و کنار
لنگ اعرج شمار و لوج احول　　لال گنگ ست و سرخ و لعل ای یار
لوره ولوره کند و لوشاره　　ارض سیلاب کنده را انگار
لیاک کمیل و لوید پاتیله　　لوله انبوبه لاوک ست تغار
لاس قرناشند و سگ ماده　　لونه کاکونه هست و نج شعار
لت عمود ست و لوینین محلاج　　لورک و لورمند فای هشیار
لر و مضمار و لاغ جاے و لهر　　قحبه خانه هست و خانه خمار
لفچین آمد شفانجی و لتیر　　کاهل و فربه جسیم ای یار

مثنوی در بحر رمل مسدس مشتمل بر چارده بیت و چهل و چهار لغت مع یک نسخه

لالک ست و لالکا تاج خروس　　نیز کفش و لمنه فربه بی فسوس
لاغ هزل و لاج بازی و فریب　　لاگراف و تولغه هست زیب
سخت گزر و خود و جز و خر مگس　　لاده باشد ماده سگ ای نکته رس
لفج و لفچه گوشت بی استخوان　　لاشه غش و سیر مرده ای جوان
لابه و لاده تملق سبے عدول　　لاج رشوت لاف گفتار فضول
اره لاتی نای ست و خلاب　　لمس چیز نرم ست ای کامیاب
وش و خلاب منج دهان　　نیز مخد و مست و لاتو نردبان
وچن باشد خلاب　　هم گل تیره میان تاه آب
خست و لیلو آبگیر　　لیک و لیکک عیش و ضرع ست ای
دیوپاک و لزید　　عاقل و پرهیزگار ست و کبید
لوشابه هر چیز عام　　چرب و شیرین از طعام و از کلام
لسانی و نوری جذام　　گفتار فرع لاج عریان لاکلام

لگهر ادو تبرک چوب و خزاره		لاش تاراج و کم و فی اعتبار
لیلج و لیلنج و لیلنگ ای کیا		شد عصاره نیل بشنیک ریا

مثنوی در بحر هزج مسدس مشتمل بر شش بیت و نوزده لغت

لچین تعجب نشت و لیوه خشار		لبنیار و لبتبان ست برخوار
لیان رخسار و تابان فروغست		لپی اذن و اجازت بید روغست
لیاشم چیز نازیباست و لکالک		کلام هرزه و بیهوده بیشک
لچ و لت هم لگد شد رکله لپتک		بد اصل و مفلس و ام دیا شک
لکن تشت آمد و لوده مزواره		لزوم آمد کباده لشک پاره
لیان رخشنده و لبنه مدور		لک و یک بی هنر لتبتنا ور

باب المیم مثنوی در بحر رمل مسدس مشتمل بر پانزده بیت و شصت لغت مع جاره شیخ

مشتوار رمه و تیتین کلند		ماه برمه مهره تپیک ای ارجمند
منگل و مشتنک دزد و رهزنست	مشکل	سه کلان و منع و منغ آتش پرست
مشتش مزن مهر و مزه فاره خوان		موشک تیران گلهری میگمان
مشکیر و موش خوار آمد زغن		مار خوار آمد گوزن ای جان من
موسنه نبور و مگس باشد ذباب	مزرعین (?)	منگ و مغز و خرمگس کامیاب
موشره اندوه بلش خوبی و سرشت		مزرعان و دوزخ شد و مینو بهشت
مشت و مشت مشکاک و مشک مین		سعی و بانه و مخصص باشد باز جستن
مینو کرسی طعام و ضیف و شاش		مان نظیر و خانه و بگذار و باش
ماشو و ماشوره ز ازل بی گمان	ماشوب	ماشه و ماشر باشد کلت
مک جلبان و مچک باشد عدس		ماش هندی قحلت هست [illegible]
مارچوبه هست هلیون لک شرات (?)		مارمهره فادزهر [illegible] گلا
ماره و ماره و قست هم حساب		[illegible] مهاسب مرشمار ای کامیاب
موره آس و مندل آمد عود خام		مهک سوش مرز بوزه لا[illegible]

هنبل آمد کاهل و بدا عقعقا و — مانند رخنت چهانه و سنده گشاد
بوز شد کیله منونتر آمد ز بیب — تمیز — بیخوش آمد ترش و شیرین اکهیب

مثنوی در بحر خفیف مشتمل بر سیزده بیت و شصت و چار لغت مع یک نسخه

مالوالی و ماتر نگ اسپ یار — سام ابرص شمار بے انکار
ماژدر اژدها و ماتو رنگ — سو سمار ست و مور شله و زنگ
سوک نیش و دمغ آتش و زنبور — مرگو و مرتگو بود عصفور
سو و باشد عقاب و ماتورک — ز — نیز ماتوک و تبسره بشتاک
مرتبان حاکم و زمیندارست — مردوان — مرد اجرت مجسرک بیگارست
بانگ و باج مهیسر و ماه قمر — مهرمس ست ورهم و میوه ثمر
مرت زنده بود و مره بیمار — مندیورست صاحب ادبار
مادر و ماد و بار و بار دو تام — والده باشد و مهار زمام
موبه و موش گریه و ناله — ماله و مرزه ست و گلماله
منگ قانون و خادعت و فازه — دزد و ولاف و قمار و جمنازه
ماخ زیف و منافق ست و بخیل — منیر طالع مهست ثقیل
مرز چون مرج هست ارض و دیار — مایه اصل و بضاعت مقدار
همچو ماریره هست ماوندر — نیز مانید رست حنفت نیز
…انه چو مور چانه زنگ — ماس و آماس و موش ست و درنگ
…انه است و میموته — نیز میمون بشمار جمد و نه
…ر باد رسته است ای یار — پس مدنگ و شترس و مافه شمار
…ح ست را دست و ماری — گشته و باج بوسه پنداری
…ب و شکول همچو شکوله — قسریه باشوره کمبته ولوله

…بحر هزج مسدس مشتمل بر هفت بیت و بست و پنج لغت مع یک نسخه

…شد و میر زچه دستار — ملکوک و ماکو آمد هندوی تار

مرخشه نامبارک دان و مروا | دعای خیر و فال نیک ای یار
مهانول و مهائل هست تریاک | همه افیون ماه پروین ست جبار
مکل همچون منگل باشد ز لوچه | مرنگو مزنگو قنفذ انگار
مزنگت آمد بمعنی جیش و موبد | رئیس و پیر و موبد هست زنار
منه چاپنه ملازه موزه بازه | چون ماز ماصلت بالول است بیزخوار
مجاجنگ است و مساجنگ پشنگ | صبوره مرزگون رانزه تیندار

باب النون نظم در بحر متقارب مثمن مشتمل بر بیست و هشتاد و چهار لغت مع دو نسخه

نریم و نریمان و نیرم بدان | حدر رستم و نیو و نیوپهلوان
نورد و نبرد ست ناورد جنگ | نموک و لنگانه هدف بیگیان
نژاد ست اصل و نژاده اصیل | نبرده دلیر است و نیرو توان
نگ و هم نکاب ست نراج شبیه | نجیب و فترفه نجوان بود زعفران
نمیر ابو و نشرح و نغوله کلام | نشان آیه تردک بود چیستان
نهادست بنیاد و نو در جدید | نزاکست و نوتاش خدجا و دان
نهال و نهاله فسیل و نژه | نستاخ آمد و نحکله گردگان
نجند و نژندست اندوهگین | تترارست لاغر ناهرد و دان
نزی و نژه ژه کیر ست و ناخ | نغن ستره ونج درون دهان
نهانخانه سرداب و مخزن است | لستار و لنسر سایه و سایبان
نموسک چه طیهوج و نخچیر صید | نشیم و نشیمن بود آشیانه
نسیب و نهیو ست ترس و نتاس | خوش و خرم و نورهان
نغول آغل و نغنم آمون بود | نواخانه زندان و نیوه فغ
نخست و نخنز اول و نا لسی | عدم هست و نهار شد بیکرا
نهان ست نیش و نسیله رمه | نهنگ ست تمساح ای نکته دان
نشید ست خوانندگی و سرود | نواساز و آواز روزی بدا

نشل همچو شمیل شمیست نکاب — بود بهلیه شرنگ تابه گمان

نوز وست متوال و چین و شکنج — نشان رایت و نوک پشه سنان

نیره نواسه نبیسه نبس — نیبرست سبط نیا جد همچوان

نغام و نقام و نقابیست زشت — نهفت و نشینده ضد عیان

نظم در بحر خفیف مشتمل بر پانزده بیت و پنجاه و هفت لغت

نایچ کو نال و نای و نی مزمار — نایلوس ست ساز موسیقار

نیاب و نخجیل ست و هم نخجیل — همچو نشنج قرصه شب انگار

ناچیز انجام غیر متناهی — نیو ساوست بے زوال اے یار

ناجو و نوج و نشک و اوز و جوز — نارکاج ست و نارخوگانار

نیوسم آرزو و نیوتو عسر و دم — نیوشه استراق شمع شمار

نیپنیا سپیچ نغنوا دو لعن — نغنخوالان جوانے اے دلدار

نشت سست و خراب — نشت نبایب و خوش اے نکو کردار

ناگ بود کام و ناے هست گلو — لنس بود لوز و فول و نگب شقار

ناشک و نیشک و ناکره نا شک — قرصه دار و نیخ ست سگه — تار

نیشو و نیشه آلو بلر سے — تاک زعرور هست و نار انار

ناروان وان و نار و ن همچو ان — نارونه ست فارسے گلنار

ناروین ست سنبل رومے — نوش تریاک و شهد و شربت گوار

و نارسیده میوهٔ خام — نغنه کا آئینه نوارس است خیار

شد کاغذ و لنسو و نشو — هم لنسو ست ساده و هموار

ست موری و نسیمه — چینه با باس بود سر د یوار

بحر خفیف مشتمل بر هشت بیت و بست و سه لغت مع یک نسخه

یل و کتابت و فرمان — نسخه — هم کتاب آمد و نسخه قرآن

ست هندسے نوز ند — باے فارسے — ترجمه باشد و نوا د زبان

تا سرایش زبان حال بود — باز تا بازی راحال بخوان
نوکسار ده تو هرزه گوی شمار — ناخراشیده بی ادب میدان
ناشخیره لوله و نهنج جوال — ناژه باشد ز مانهٔ قبان
ناو ور آمد مقابل و اجب — نو شو آمد ضد قدیم ایجان
ناسره چون نبهره ناویژه — دغل و نا خدای کشتیبان
پس نفیر و نیور کرنایست — نوفه و نوف هست شور و فغان

مثنوی در بحر هزج مسدس مشتمل بر هفت بیت و بیست و هفت لغت مع نسخه

نیایش آفرین پیوند هست — نو آئین زیب و بیشک و هم است
نیارش حیفت و ناغول ست زینه — نخیز آید کمین و هم کمینه
نهنوده زیور و هر هفت نسوان — نورده کرته و نوژه گریبان
نهامی و تهامین ست حد او — نسو وی حارث و نسر وجه صیاد
نغوله زلف خوبان و نواده (نوئین) — نو استنباط ست و نویان شاهزاده
نباج ست نباغ انباغ ای یار — نوانده است اسپ تیز رفتار
نهنبان و نهنبن هست سرپوش (نکرده) — نکرزده کوزه و ناغوش پاغوش

مثنوی در بحر رمل مسدس مشتمل بر یازده بیت و چهل لغت

نیور آمد کائنات و نیور او — انتظام ست و نمشنه اعتقا…
نردبان زینه نزه سقف ست و پس — نوره چوب سقف پوش ای نک…
بمش شد مکر فریب و تنگ و عار — نغز نیز خوب و نگین عم…
نیسو و نیشو و نشتر نیشتر — منفصد و نشکرده رای…
نسترون و نسترست و نسترن — نسترین سیوتی انجب…
ناهد و ناهید و ناهیده شمار — همچو ناسی نرهر و نوشیر…
نارجوک افیون و تریاک و بخار (نارکورک) — نغانه و نغت کست لفظ…
نوجیبه سیلاب و نورنجه غدیر — ناله فریاد آمد و رود و…

نخل امرود بود وره ابن حسنریز | نرسار آمد سلیم اسپ پرتیز
نیوش وسطے آید نیموز کیسر | نز دکر شتوه جنبنگی و دلیر
نیدلان کابوس هست وتنگسار | سنج ونرسے واصل حق یا ددار

مثنوی در بحر خفیف مشتمل چهار بیت و پانزده لغت

توچه امر ونغاک ناوان ست | تا وکشتی لوان خنبرا است
تاب خالص نو یم محض وشیار | حاجت ست ونشیب نیشراه
توس قوس قسنج ستد و نیوار | جوونیزم ست ونشیم سنج امی یا
تا وه پرناله هست ونزسوره | جو والالنو یاوه هست یا کوره

باب الجیم مثنوی در بحر متقارب مثمن مشتمل ده بیت و پنج لغت

ورشتان ووجشور نهیب ست | ورستان بود اشت اثی شق ست
وزرم ووانع آتش دوانه باز | وراغ ست شعله وله شمر وناش
وجرهست فتوسے بلا اشتباه | وچنگ بود وستشی اسپ هروراه
وباسک بود فاشه بی کم وکاست | وزرنج ست آمونش اکیر بود ا
ورنجن بود چون ورنجین سوار | وشینه بود جوشن اسپ کامگار
وتاشه بود گرده ودور و | وگروارون رایدان گرد
ونگ ست معلاق وورسن رسن | وشتہ قدرت ست دوا ست حرف وسخن
الاشه بود والانه رحم ووهین | بود وا و وا ست ووشنا پیشین
ده بود فلک ووک و وید | زنخشت قتابیل ست اسپ با امید
شاد ورزنه وزنا جوان | دس آمد کس وویله شور وفغان

مثنوی در بحر رمل مسدس مشتمل سه بیت و یازده لغت

بسر جیر و وزیر آمد بهر و | وادرنگ آمد ترنج اسپ باخرد
شتدره وحفظ وورسبق | وندظرف دون نظیر ای مرد حق
یاد سجان شمار ووادیان | سجه والان سوشفت یعنی باد بان

نظم در بحر خفیف مشتمل بر یازده بیت و سی و دو لغت

وژن آمد سخاست ای هشیار … وجناب آمد بمعنی منفار
وسخ کنجشک باشد و وزکاک … شیر کنجشک هست و واف هزار
وال بابل و وراز غوک نرست … وشکل آمد بمعنی قحبه بار
وغوغ آواز غوک بی شبهه … وکوک آواز کلب بی انکار
ورزکن کوزهٔ پر آب بود … لیس وعیش ست آنبه و لبیا
ویژه و ویژه خلاصه و خاصه … واژ یان خامگان دورین مهار
ورت عریان و وریخ حریص … وازباج ست و وشم منع و نجار
ونگ خالی و واکشاده و ووز … ورزی و ورزکار شد اکار
وشم و وشیج چون فتک نکه … واشه باشه شداست توده شعار
وندسارست مرکز و والاد … سقف خانه است چینه دیوار
وریهن نان گندم وجو دان … خوشهٔ گندم است نکو کردار

نظم در بحر رمل مسدس مشتمل بر هفت بیت و هفت لغت

وام قرض ورنگ و وامی قرضدار … وارمانند و خداوند دست و بار
ورده بیج مرغ و واغ بند آب … ولیشه پیشه واسپ چاه زینه دار
وارن آریج و وژه باسد بیست … پس ورشد دل آمد شتالنگ انگار
وش نظیر و شعله وحید بود … والغونه غازه واشا جمسار
وسنی انباغ و ویو باشد عروس … ورد شاگرد و مرد است نار
واجج وواپیچ و واپیچ ست شغبت … ویره وورکار نقطین یاد
وایه ووایست وایا مقصد ست … واده بینا ووخست

قطعه در بحر مضارع مثمن مشتمل بر دو بیت و نه لغت مع

ورواره بالاخانه و وریج سقف هست … وردوک شد تواره و
وارخند مرد کابل و شکرده چابکست … وشکرده … ورسیم قسم وخرد شده و

باب الها نظم در بحر خفیف مشتمل بر چارده بیت و پنجاه لغت مع دو نسخه

هنگ تمکین و وا هنگ و مقدار		طاقت و قصد و صدمه و تیمار
هنگ عقل و قبیله و لشکر		دم آب و زکام و عاقل و قار
هاکره هیچ هاکله الکن		هار دیوانه و خموش و مهار
هند و هنجار راه و قانون هفت (تولا)		هبرعه هر هفت و زینت ست و سنگار
هوخ چون هوخت باشد و هوخشت		نام بیت المقدس ای دیندار
هاینه هست هیچ هایینه		چون هر آئینه بیگمان ناچار
هرگ نادان هزو دلیر و هراک		زشت و هنجام کاهل و بیکار
هوبه دوش و کتف هباک و هیاک	هوبیه	فرق سر هوبه ست دوش و کنار
هچکه و بکچه و هنگ چون بلک		نیز هکته فراق و وصل بگذار
هامی و نکو بیت سرگشته		هاژه و هاژه شد عقیر ای یار
هیرک اشتر کره هیون اشتر		هینک اسپ کمیت بی انکار
هوبره لقندری هماسی بلج	همارَه	هوژه صعوه شد و همار شمار
هاس و هم ایضا و هنیر و هنوز		تا کنون هوده فسانه انگار
هرزه و هرزه ده هرتوز		صدق و هرمان بمعنی ایثار

مثنوی در بحر تقارب مثمن مشتمل بر پانزده بیت و چهل و سه لغت [43]

[illegible] و هوش عقل و شعور		همایون مبارک بود بی قصور
[illegible]ر کف دست هزوان زبان		[illegible]ل آغوش و هرگز بود جاودان
[illegible] نما هویدا عیان		هژبر ست با تنگ هیبا صی جوان
[illegible] هراس ست بیم		هوس آرزو هوز زر دا سپ [illegible]
[illegible] و [illegible]		هلا [illegible] بد و زشت است [illegible]
[illegible] هال		[illegible] و [illegible]
[illegible] نام		هلال [illegible] نام [illegible]

هما چو بلند و هلناک برف	ہاؤ	هسیر و هسیرنج شد ای پاک ظرف
هما را چو همواره باشد مدام		هما و برچه ها تا و ران ملک شام
هرانید شد کیفیت بی گمان		هما وسی بود کلی آسی نکته دان
هشیوار و هشوار عاقل هژیر		ست بوده ست و ها مال و همبر نظیر

نظم در بحر رمل مسدس مشتمل بر هفت بیت و بیست و هفت لغت

هیر آتش هریه و هم ملیب		خاو هیم آتشکده بی ارتیاب
هستره نوعی جوال است و هیک		هیلا افشان باشد و همیان جراب
هرس و هرست و هریسه سیر و		مشتری و هور و هوره خشن آفتاب
هیورا آمد نشست و هیراس اهرمن		هاری آمد خاکروبی کامیاب
یاژ هیچون هاژه و هاژه تعجب		هیچ ناچیز و قلیل ای خوش خطاب
هنگه و هنگامه مجمع هاسی		هش بمعنی رفتن ولای و خلاب
هاوش و ها وشتا است		یار سا هیشان و دروغ ای با صواب

مثنوی در بحر هزج مشتمل بر بیت و نوزده لغت مع یک نسخه

هلیو آمد شید هیهال بال	ہاشون	هید یالد هیرا انجیره قال
هلو چین و هلو بالوچ و هینگلفت		ستبر و گنده هاسن و شت بیگفت
هواری و هوازی بارگاه ست		هدینه نزد بان بی اشتباه است
هماتا بیشک و گویا و هستوند		جیا همیوند عفت آسی خردمند
هراش آمد قی و هنگاره و هنگار		بود تندی و تیزی یا هنگار

باب الیاء مثنوی در بحر رمل مسدس مشتمل بر سیزده بیت و چهل و چهار لغت

یال موی گردن اسپ است تیز		گردن و بازوی فرزندا
یاوه خط نقشه و نقش و نگار		یاره قدر و طاقت و طوق
یاره ششه یاسمین و یاسمون		یاس و یاسم سیوقی ام
یوک سخت رفیده یوغ جو		یوسه آرزو یوش

یوحه قطره بچه ژاله یخ جمد		یشک تاب وشبنم ست ویک احد
یانه هاون یار باشد دسته اش		هم نصیر دیاته آهنگ وارشیں
ینگ ویاسه رسم وقانون چراغ		اتفاق ومصلحت ای خوش دماغ
یارمی اتباع و مددگار ست پس		یزنه شوهر خواهر ست ای نکته رس
یازدن بالیدن ست ویاختن		برکشیدن باشد و انداختن
یارگی باشد توانائی یگان		ینز پویه شد دلیل پهلوان
یارک ویوگان لشیمه ست ونیز		بچه دان ویفنج فهم است ای عزیز
یاب ویافه یاوه هرزه یادگار	یفنج	ارمغان وتذکره یفنج مار
یافته قبض الوصول ست ایسال		تاج گل یلمه قبا یارا مجال

نظم در بحر هزج مسدس مشتمل بر شش بیت و یک لغت

یگونه چیچو یکسون ست همو آ		یکایک ناگهان یاسان سزاوار
یباب آمد خراب ویاره لرزه		یواچین شکنج ویاسی بیمار
یمینه معده ویخنی ذخیره		یله متروک ویبهه هست هموار
نیرک باشد طلیعه پویه آهنگ		یپرسش آه یبنی هست ای یار
یک شهری زاکلیل ملوکست		یشیلو وشیلو هست بازار
ستا اوستا وست معلم		یوویزدان خدا یاور مددگار

الکتاب در نام وتاریخ وتعریف نظم این نصاب

دولت جناب الاقباب یمین الدوله وزیر الملک

محمد علیخان بهادر صولت جنگ ادام الله اقباله

ـه اوند لوح وقلم		نگارنده نقش نور و ظلم

فرازندهٔ سقف گردان سپهر
مرتب شد این نامهٔ دلپذیر
به آئین نغز و بطرز شگرف
بدور خداوند فیروز بخت
امیر امیران همت بلند
خداوند جاه و خداوند قدر
قوی بازو و شیردل و شیر توان
وجیه و سخی و سلیم و جری
شریف النسب سرور نامدار
چنین نامهٔ در لغات دری
از آغاز عهد سلف تا کنون
نشاندم هیچ سال سلطان دین
مرتب چو این نامه را کرده ام
به تقدیم و تاخیر و هیچ جا
که خوانندگان را فزاید نه وهم
من این نامهٔ نامور گفته ام
خریدار این گوهر شاهوار
ندیدم جز او قدردان سخن
چو این نامه نادر آید پسند
بآئین شایسته داوران
همان حفظه سازد در گنج باز
محمد دعا گوی آن سرورست
ازو شوکت دین حق تازه گشت

فروزنده مشعل ماه و مهر
چو ارژنگ مانی عدیم النظیر
باسلوب خوب و بترتیب حرف
سزاوار تاج و سزاوار تخت
رئیس رئیسان اقبال مند
خداوند تیغ و خداوند صدر
پلنگ افگن و صفدر و پهلوان
ستوده صفت در تهور سری
محمد علیخان والاتبار
مصفی چو مرآت اسکندری
نشد زیر این طاق زنگار گون
خیابان گلشن وری نام این
لغت دلنشین جابجا آورده ام
بلفظ و به معنی نمودم روا
بوجه نکوتر در آید بفهم
به نامه دری بی بها سفته ام
نباشد جز آقای من زینهار
درخشان مه آسمان سخن
بدرگاه آن سرورا
که باشند نامی ز نام آ
بانعام خویشم کند
که دارای اسلام و دو
شکوه شریعت بر او

خدای جهانش نگهدار باد میان رئیسان گرامی کند	بهر حاجت و مقصدش یار باد بجاه و باقبال نامی کند

بود تا زمین و زمان را قیام
نکونام گرداندش والسلام

تمام شد این نامهٔ نامی و نسخهٔ گرامی مسمی به خیابان گلشن دری از مصنفات خاکسار سراپا گنهگار امیدوار مغفرت پروردگار محمد علی متخلص بحسد عفا عنه و عن والدیه بتاریخ نوزدهم ماه رمضان المبارک در سنه یکهزار و دوصد و هشتاد و دو از هجرت النبوی صلی الله علیه وآله وسلم

خاتمة الطبع

الحمد لله والمنة که درین ایام خجسته فرجام کتاب مستطاب کامل النصاب رشک بهار چمن موسوم به خیابان گلشن محتوی لغات دری بطرز نادر و عمده مکتبات خوب و تقطیع خوش اسلوب بکاغذ مرغوب در مطبع فیض منبع منشی نول کشور ماه اپریل سنه ۱۸۸۶ع بمرتبه دوم حلیهٔ انطباع پوشیده بصارت بخش چشم مشتاقان شد

تاریخ طبع سابقه از منشی فدا علی صاحب عیش

گلشن عجائب نصاب سال از سر جویبار	شد از طبع مطبوع ارباب علم بود در خیابان روان آب علم ۱۵۰ ۱۰ ۸۳

خ۱۹۲م ۸۹۱/۵۱۳۵ف

۵۵۳۳

خیابان گلشن